

محمدعلی بصیری - مژگان ایزدی زمان آبادی^۱

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مناطق جدید امنیتی، سیاسی و اقتصادی را به وجود آورد. خلاء ایجاد شده در حوزه آسیای مرکزی باعث شد تا ایالات متحده بتدریج وارد حیطه خلوت روسیه شود. طی دوره زمانی از فروپاشی شوروی تا سال ۲۰۰۳ سمت گیری سیاست خارجی آمریکا بتدریج دچار تغییر و تحول شد. حادثه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم حضور نظامی آمریکا در منطقه را نیز به دنبال داشت. آمریکا بدنبال تک قطبی شدن جهان، از یک طرف به منظور جلوگیری از قدرت یافتن مجدد روسیه بعنوان یک رقیب و از طرف دیگر بدلیل اختلاف با جمهوری اسلامی ایران و ایجاد تغییراتی در استراتژیهای سیاسی و نظامی ایران و کنترل خیرشهای اسلامی و تسلط بر منابع انرژی و بازارهای منطقه، درصدد برآمد تا سلطه خود را بر کشورهای آسیای مرکزی اعمال کند. آمریکا همچنین نسبت به حضور چین بعنوان یک رقیب در منطقه و نظام تک قطبی حساسیت نشان می دهد. به طور کلی کنترل بازارهای سرمایه و کالا باعث می شود که ایالات متحده با کنترل صنعتی و تجاری بر رقبای مخالف تک قطبی بودن جهان یعنی، چین، اتحادیه اروپا و روسیه و هند به سیاست خارجی خود در راستای نظم نوین جهانی شکل دهد.

در دوران جنگ سرد ساختار نظام بین المللی دو قطبی بود که در آن آمریکا در رأس بلوک غرب و سرمایه داری قرار داشت و اتحاد جماهیر شوروی نیز در رأس بلوک شرق و کمونیسم جای گرفته بود. رقابت ایدئولوژیک بین دو بلوک که همواره از فرازونشیب های زیادی برخوردار بود بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد. با پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا پاسداری از نظام سرمایه داری و نظام بازار آزاد و حمایت از کشورهای غربی و دیگر کشورهای جهان را در سرلوحه اهداف خود قرار داد و امنیت ملی خود را به مبارزه با کمونیسم پیوند نمود. در این دوران منابع عظیمی در ایالات متحده در خدمت توان نظامی قرار گرفت تا امنیت ملی این کشور را تأمین کند و

۱. دکتر محمدعلی بصیری، استادیار گروه علوم سیاسی و خانم مژگان ایزدی زمان آبادی کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

رقابت تسلیحاتی و ایدئولوژیک میان دو ابرقدرت، ویژگی اصلی روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد به‌شمار می‌رفت. با فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری‌های بازمانده آن در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی بزرگ جدید در این منطقه آغاز گردید. منطقه دریای خزر به دلایل ژئوپلتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک مورد توجه قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتهای جدید برای ایالات متحده، ایران و ترکیه پدید آورد. ترکیه به‌دنبال گسترش پان‌ترکیسم و ارائه الگوی حکومت سکولار خود به این منطقه بوده است. ایران، به‌دلایل امنیتی، اقتصادی، تاریخی و دینی خواهان روابط نزدیک با این جمهوری‌هاست. روسیه نیز به‌طور عمده به دلایل نظامی امنیتی همچنان مایل است این جمهوری‌ها را در زیر چتر استراتژیک خود قرار دهد و کمر بند امنیتی خود را مرزهای سابق اتحاد جماهیر شوروی بداند؛ ولی آمریکا که داعیه نظم نوین جهانی دارد و به‌دنبال تسلط بر مناطق حیاتی جهان است توجه بسیار ویژه به حوزه خزر دارد؛ زیرا چالشگران نظم نوین جهانی (روسیه، ایران و چین) به این حوزه نزدیک بوده و یا در آن قرار دارند و نفوذ هر یک از این قدرتهای منطقه‌ای می‌تواند مانع تسلط کامل آمریکا بر این منطقه شود؛ و در وهله دوم، ایالات متحده جهت اجرای این سیاست نیازمند تسلط بر منابع استراتژیک از جمله نفت و گاز حوزه دریای خزر است. با توجه به موقعیت استراتژیک منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا این امر مسجل شد که سیاست آمریکا در این منطقه می‌تواند تأثیرات فراوانی بر سیاستهای آن در قبال روسیه، ایران، ترکیه، هند و پاکستان داشته باشد و کنترل منطقه آسیای مرکزی می‌تواند مانند اهرم قدرتی به نفع آمریکا، در مقابل این کشورها عمل کند. واشنگتن برای دستیابی به اهداف خود از اصلاحات دموکراتیک، جهت‌گیری بازار در میان دولتهای اتحاد شوروی پیشین طرفداری کرده و همگرایی سریع با نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین‌المللی را تشویق نموده است و حل کشمکش‌ها و عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی و منافع تجاری در جمهوری‌ها را هدف گرفته است.

سیاست خارجی جرج بوش (پدر) و کلینتون؛ نظام تازه جهانی

جورج بوش (۹۳-۱۹۸۹) و کلینتون (۲۰۰۰-۱۹۹۳) رؤسای جمهور پس از ریگان، در مورد تعریف نظام تازه جهانی با مشکل مواجه بودند. جورج بوش با وجود تجارب خود در زمینه سیاست خارجی، در دو سال اول فاقد دید کافی در جهت دادن به سیاست خارجی بود. حمله عراق به کویت به او فرصت داد که مهارت‌های خود را ظاهر کند. تشکیل ائتلاف جهانی (با شرکت شوروی، اروپای غربی، اروپای شرقی و غیره) بر ضد صدام و همکاری دو ابر قدرت در سازمان ملل و صدور قطعنامه‌های محکم بر ضد عراق و اخراج نیروهای عراقی از کویت و وضع انواع محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها در مورد عراق سبب شد که موقعیت ایالات متحده به عنوان رهبر جهانی تثبیت گردد. در واقع عملیات توفان صحرا ترجمان اصل کارتر در مورد مداخله نظامی و اجرای سناریوی واکنش سریع بود. شاید بتوان تجربه توفان صحرا را یک تجربه موفق در عرصه سیاست خارجی آمریکا از زمان اجرای اصل کارتر ارزیابی کرد.^(۱) به نظر چارلز کراتهامر، جنگ خلیج فارس شروع یک دوره آمریکایی است که در آن جهان به سلطه بی‌خطر آمریکا رضایت خواهد داد.^(۲) آقای بروس کامینگر یکی از تاریخ‌نویسان در سال ۱۹۹۱ در توصیف پایان جنگ سرد به مسابقه‌ای که در آن دو اسب در حال دویدن به دور یک میدان می‌باشند می‌گوید که پای یکی از اسب‌ها (اتحاد شوروی/پیمان ورشو) شکسته در حالی که دیگری (ایالات متحده آمریکا/ ناتو) بدون توجه به این موضوع به دویدن ادامه می‌دهد.^(۳)

دولت آقای بوش در جلسات مشورتی در خصوص موقعیت کنونی، عدم اطمینان، غیرقابل پیش‌بینی بودن وقایع آینده، بی‌ثباتی و هرج و مرج را به عنوان تهدیدهای جاری قلمداد نمود. جرج بوش (پدر) ایده‌ای را برای ذهنیت بخشیدن به یک دوره جدید مطرح نمود؛ دوره‌ای که عاری از هرگونه وحشت بوده و در رابطه با پیگیری عدالت و امنیت بیشتری برای دستیابی به صلح است. از نقطه نظر عملی نظم نوین جهانی در نظر جرج بوش عبارت از دنیایی است که ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان آنان که تمایل به پیروی از آن را داشتند دستورات را صادر می‌نمایند و هرگونه تغییری که در وضعیت کنونی ژئوپلتیک که مطابق با منافع ایالات

متحده آمریکا و منافع غرب نباشد مانند حمله عراق به کویت غیر قانونی قلمداد شده و قابل تحمل نخواهد بود و در نقطه مقابل هر تغییری در ژئوپلیتیک موجود که توسط ایالات متحده آمریکا صورت پذیرد مانند حمله نظامی آمریکا به پاناما و یا هر تغییری که به نفع آمریکا باشد مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از نظر این کشور ضروری و قابل قبول است.^(۴)

محافظه کاران جدید بجای آنکه چندگانگی فرهنگی را به عنوان تلاشی در جهت تحقق دموکراسی و تساوی تلقی نمایند، آن را تهدیدی برای از بین بردن غرب و تهی نمودن آن از نظریات خود در رابطه با این بخش از جهان در نظر می‌گیرند. برخی از روشنفکران محافظه کار جدید مانند ساموئل هانتینگتون در دفاع از امتیازات سنتی خود و به نام دفاع از غرب، نظم نوین جهانی بعد از جنگ سرد را به عنوان یک جنگ فرهنگی بین گروه‌های تمدنی مختلف تلقی می‌نمایند. هانتینگتون برای اولین بار در جلسه شورای روابط خارجی سخن از برخورد و نزاع بین تمدن‌ها می‌راند.^(۵)

به نظر هانتینگتون اساسی ترین و بنیادی ترین مناقشه تمدنی و محور اصلی سیاست جهانی مناقشه بین غرب و سایر نقاط دنیاست. این امر در حالی است که گروهی از کشورهای پیرو کنفوسیوس و اسلام تحت نام کشور مسلح^۱ (نام دیگری برای کشورهای خطر آفرین) خطر جدیدی می‌باشند که غرب بایستی علیه آنان اقدام نماید. هانتینگتون استدلال می‌نماید که این دشمن جدید بطور بی‌وقفه در حال تقویت نیروی نظامی و تهدید منافع، ارزشها و توانایی غرب در سراسر جهان می‌باشد. همانند سایر دولتمردان و روشنفکران، هانتینگتون در صدد از بین بردن اغتشاش و پراکندگی نظم نوین جهانی یا بی‌نظمی موجود در جهان از طریق ارائه تصویری از سیاست جهان می‌باشد. طرح و تصویری که باعث تقویت غرب در قبال ارزشهای، محافظه کارانه بوده، نظامات اداری جنگ سرد را به واسطه ترسیم و مشخص نمودن خطر درگیری و مغایرت تجدید نموده و دشمنان جدید را هم در خارج (مانند بنیادگرایان مسلمان) و هم در داخل (مانند مهاجران و طرفداران چندگانگی فرهنگی) مجدداً تعریف و تبیین

1. Weapon states

می‌نماید. (۶) شاید با این تحلیل بتوان اضافه کرد که حادثه یازده سپتامبر براساس فرض ساختگی آمریکا نقطه عطفی بوده برای از بین بردن دو تهدید مذکور در خارج و مهاجرین در داخل که عملاً پیاده شد. ساختن یک دشمن خارجی با تراشیدن یک تهدید جهانی، از عواملی است که بطور سنتی برای توجیه کردن استفاده از منابع عظیم در راه تنفیذ طرح‌های جدید ژئوپلیتیک در سطح جهانی، ضرورت یافته است. با مرگ اتحادشوروی و از میان رفتن تهدید جهانی «امپراتوری شیطنانی» ایالات متحده آمریکا تجدید حیات اسلام را از زاویه رویدادها در ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی، در قالب افراطی‌گری معرفی کرده است. تروریزم با بنیادگرایی اسلامی همسو گرفته شده و بنیادگرایی اسلامی چون تهدیدی تازه در سطح جهان مطرح گردیده است. سیاست شیطنانی جلوه دادن ایران و تجدید حیات اسلامی بی‌وقفه دنبال می‌شود تا به کمک مفهوم به اصطلاح «تروریزم اسلامی» ایده آمریکایی «نظام نوین جهانی» توجیه گردد. (۷)

برخی از اندیشمندان آمریکایی «چیرگی نظام ایالات متحده بر جهان» را آشکارا تنها راه «تضمین ثبات» جهانی برمی‌شمارند. برخی از آنان باور دارند آنچه به گمان آنان فرا آمدن «نظام تک‌قطبی» می‌نماید، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است. برخی از آنان اصل ثبات و امنیت جهان در نتیجه ایجاد موازنه قدرت میان ابرقدرتها را بی‌معنی فرض کرده‌اند. وال استریت جورنال برای مثال، در سر مقاله‌ای در سال ۱۹۹۲ یادآور شد که موازنه قدرت در جهان پس از جنگ سرد، می‌تواند تنها گزینه در برابر «سروری آمریکا بر جهان» خودنمایی کند و این گزینه به دلیل برتری بسیار زیاد نیروی نظامی ایالات متحده نسبت به دیگر بازیگران بزرگ در مسائل بین‌المللی حقیقی نبود. (۸)

اینگونه می‌نماید که گسترش ناتو، به‌عنوان بازوی اجرایی نظام نوین جهانی ایالات متحده به سوی شرق تنها به اروپای شرقی بسنده نخواهد کرد. این گسترش به شرق همچنان ادامه خواهد یافت تا به شرق دور و ژاپن و از آن سوی کره به ایالات متحده خواهد رسید. همه آثار و شواهد حکایت از آن دارد که در اندیشه واقعیت بخشیدن به «نظام نوین جهانی» خود ایالات

متحده در پی تبدیل سازمان ملل متحد به پارلمان جهانی تأییدکننده سیاستهای جهانی و هدفهای ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود و تبدیل کردن ناتو، به ارتش جهانی برای ایجاد قدرت اجرایی در پشتیبانی از سیاستهای جهانی خود است. از سوی دیگر مانورهای نظامی مشترک در قزاقستان [۱۹۹۷-۱۹۹۸]، با شرکت ایالات متحده و ترکیه از ناتو، و روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان از آن حکایت دارد که ایالات متحده آمریکا در تدارک شکل دادن دنباله ناتو در منطقه خزر آسیای مرکزی است.

همچنین شایان توجه است که قراردادهای نظامی اسرائیل از این راه (ترکیه و جمهوری آذربایجان) به شبکه گسترش ناتو به سوی شرق کمک می‌نماید. از سوی دیگر، علیرغم توجه‌های گوناگون که پاکستان برای موجه ساختن اقدامات نظامی خود در افغانستان برمی‌شمرد، این همکار نظامی ایالات متحده در تلاش است تا از راه افغانستان به شبکه شکل‌گیرنده ناتو در خزر و آسیای مرکزی متصل شود.^(۹)

استراتژی «گسترش» که در سال ۱۹۹۳ توسط کارگزاران اصلی کابینه کلینتون از جمله لس اسپین (وزیر دفاع وقت)، آنتونی لیک (مشاور امنیت ملی)، مادلین آلبرایت (نماینده ایالات متحده در سازمان ملل و وزیر امور خارجه آن کشور در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون) و ارن کریستوفر (وزیر امور خارجه) مطرح گردید، بیان‌کننده اهداف و رویه کارکردی کلینتون در دوران بعد از جنگ سرد می‌باشد. نتیجه حتمی و گریزناپذیر استراتژی گسترش کلینتون را باید افزایش سطح مداخلات آمریکا در مناطق و بحرانهای بین‌المللی دانست. اگر ایالات متحده در صدد باشد تا از طریق به‌کارگیری الگوهای (یکجانبه‌گرایی) اقدام نماید این امر به مفهوم تلاش آمریکا برای توسعه حوزه نفوذ و افزایش سطح هژمونی آن کشور در نظام بین‌الملل می‌باشد. به عبارت دیگر، کنش‌هایی که بر اساس چنین الگویی به انجام می‌رسد، بیان‌کننده آن می‌باشد که مقامات آمریکایی دارای ادراک سلسله‌مراتبی نسبت به ساختار نظام بین‌الملل می‌باشند. تاکنون جایگزین جدیدی در مقابل استراتژی گسترش، نظام نوین جهانی، مداخله‌گرایی و انواع دیگری از الگوهای آمریکا که مبنی بر یکجانبه‌گرایی و هژمونی‌طلبی آن کشور می‌باشد پدیدار

نگر دیده‌است. البته مقاومت‌های مشهود در برابر استراتژی، کارکرد منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا در مناطق مختلف شکل گرفته اما ایالات متحده آمریکا در صدد این است که این مقاومتها را تبدیل به رفتارهای همکاری جویانه نموده و یا اینکه با بهره‌گیری از ابزارهای قدرتی ملی خود مقابله موثری را با چالش‌های فزاینده نوظهور به انجام رساند.^(۱۰)

منافع ایالات متحده در تداوم صلح در جهان حفظ وضع موجود است؛ زیرا هر بحران عمده جهانی تهدیدی برای برتری این کشور تلقی می‌شود. از این رو استراتژی دولت کلینتون حفظ صلح بود تا منافع آمریکا در اروپا و آسیا را تداوم داده و در عین حال روابط دوستانه‌ای که آمریکا با قدرتهای عمده دیگر دارد حفظ شد و از این رو از تلاشهای صلح منطقه‌ای که با این هدف متناسب بود حمایت کرد. علیرغم اینکه کلینتون در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۲ برای کار کردن به صورت چند جانبه‌گرایی و همکاری با نهادهای چندجانبه بین‌المللی قول داد ولی هنگامی که به قدرت رسید این سیاست را کنار نهاد. اقدامات و عملکرد او در عمل تعریف‌کننده نظم نوین جهانی جرج بوش بود که به معنای یکجانبه‌گرایی آمریکا است. تکیه دولت کلینتون بر نهادهای بین‌المللی فقط هنگامی بود که متناسب با اهداف ایالات متحده باشد و در غیر این صورت شروع به انتقاد از آنها را فراموش می‌کرد. دستاورد عمده سیاست خارجی دولت کلینتون برای ایالات متحده این بود که نقش هژمونی و برتری آمریکا را چنان به خوبی اجرا کرد که هزینه کمتری را به دوش آمریکا نهاد و می‌توان از آن به عنوان هژمونی ارزان نام برد، چیزی که امروزه آمریکاییان طالب آنند.^(۱۱)

مفهوم جدیدی در زمان جرج بوش (پسر) به نام «مقابله با تروریسم» به عنوان دکترین سیاست خارجی آمریکا و دکترین امنیت ملی آن کشور تثبیت شده است. بر مبنای این مفهوم، تهدید بزرگ و جدی و خطرناکی متوجه آمریکا است و آمریکا باید علیرغم آن دست به اقدام همه جانبه و فراگیر بزند و در این راه سرمایه‌گذاری کند.

رفتار آمریکا در دوران جدید را می‌توان در این چارچوب تبیین نمود که واقعه یازده سپتامبر با به رخ کشاندن ناامنی، آمریکا را به کنترل صحنه بین‌المللی متهم نموده است. آمریکا

با سود جستن از برتری نسبی خود در عرصه‌های اقتصادی، فن‌آوری، فرهنگی، سیاسی و نظامی می‌کوشد با ارائه تصویری از یک دشمن جدی، حتمی و خطرناک یک مفهوم توجیه‌کننده افکار عمومی را ارائه نموده تا در این چارچوب بتواند سیاست‌های هژمونیک خود در عرصه بین‌المللی را دنبال نماید و منابع اقتصادی و انسانی داخلی خود را در این راه هزینه نماید. بنابراین مقابله با تروریسم به یک مفهوم یکپارچه‌کننده و توجیه‌گر تبدیل شده است. (۱۲)

جرج بوش (پسر) در پاسخ به فضای اضطراب بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ «محور شرارت» در رابطه با سه کشور را مطرح کرد که تعجب همه را برانگیخت. وقتی به عمق قضیه توجه شود به شبکه اندیشه‌های سیاسی و شبکه مطبوعاتی گروه راست جدید یا نئوکان^۱ می‌رسیم. در فرهنگ روشنفکران آمریکایی راست جدید علاوه بر این که یک طیف راست به حساب می‌آید، از یک تشکیلات و شبکه تعمدی نیز برخوردار است. گروه بوش از عبارات دشمن‌سازی، شیطان‌سازی و ایجاد فضای فرهنگی برای بسیج علیه دشمن خارجی استفاده کرد، چیزی شبیه توهم سرخ^۲ منتهی کمی خفیف‌تر.

بطور کلی گروه‌های راست افراطی تلاش داشتند واقعه یازدهم سپتامبر را به نفع خود مصادره کرده و آن را بهانه‌ای برای تحقق برنامه‌هایشان در سیاست داخلی و خارجی قرار دهند. در حالی که در بدو امر دولت آمریکا به خصوص وزارت خارجه هدف را مبارزه با عاملان یازدهم سپتامبر و به طور خاص انهدام شبکه القاعده قرار داد، در عین حال مشاورین راست با استفاده از فضای مضطرب و نگران آمریکایی‌ها اهداف دیگری را به آن اضافه کردند. اهداف بیانیه شرارت فراتر از انهدام شبکه القاعده بود. در حقیقت نکته مهم دیگر که استنباط می‌شود، حمایت گروه بوش از برنامه جنگ ستارگان است، که در زمان کلینتون، به دلیل هزینه‌های هنگفت و عدم کارایی به کنار گذاشته شد. گروه بوش به بستر سازی نیاز داشتند تا برنامه جنگ ستارگان را موجه جلوه دهند و به همین منظور بود که شیطان‌سازی و دشمن‌تراشی کردند و کشورهای سرکش و محور شیطانی را مطرح نمودند. گفتند این کشورها امکانات هسته‌ای دارند و ما بایستی یک چتر

1. Neo - Conservatism

2. Red Fobia

دفاعی موشکی در برابر آنان درست کنیم. پیشنهاد گروه بوش آن قدر مشروعیت نداشت که هزینه آن پروژه را تامین کند. بنابراین به زمینه سازی مردمی نیاز بود تا مردم را به پرداخت آن هزینه‌ها متقاعد کنند. اما ملاحظه می‌کنیم که سخنرانی بوش در کنگره، پارادایم را عوض کرد و سیاست بین‌المللی جدیدی مطرح نمود که در برگیرنده مطالبات راست اسرائیلی نظیر مطرح کردن سلاح کشتار جمعی در آن سه کشور و حمایت ایران از حماس و حزب الله لبنان بود. در واقع مطالبات راست اسرائیلی مطالبات جدید آمریکا شد. (۱۳)

پس از پایان جنگ سرد و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا که خود را ابرقدرت جهان می‌دید، در صدد بسط و نفوذ خود در مناطقی برآمد که پیش از آن در حوزه نفوذ اتحاد شوروی محسوب می‌شدند، یکی از این مناطق، آسیای مرکزی بود که تا قبل از فروپاشی شوروی بخشی از امپراتوری شرق (بلوک کمونیست) به حساب می‌آمد. مرحله نخست در این توسعه نفوذ، به رسمیت شناختن استقلال این کشورها بود؛ مرحله دوم، اعطای برخی کمکهای اقتصادی به دولت‌های تازه شکل گرفته در این منطقه برای بازسازی وضعیت اقتصادی آنها و مرحله سوم، توسعه نفوذ سیاسی برای همراه کردن آنها با سیاست خارجی آمریکا در صحنه مناسبات جهانی به شمار می‌آید. بدون تردید مهم ترین اهداف استراتژیک ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی جلوگیری از سلطه یا اقتدار کامل روسیه بر این کشورها و نیز ممانعت از نفوذ و تاثیرگذاری ایران بر منطقه است. از آنجا که روسیه بر کشورهای آسیای مرکزی به عنوان خارج نزدیک می‌نگرد و آنها را مرزهای بیرونی خود تلقی می‌کند، توجه ویژه‌ای به این منطقه نشان داده و آمریکا نیز معتقد است برای تضعیف روسیه بهترین راه این است که همسایگان او را از سلطه سیاسی بیرون آورد. آمریکا در عرصه سیاست خارجی به روابط فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران با کشورهای منطقه آسیای مرکزی با دیدی خصمانه می‌نگرد و همواره بر آن است که در مسیر این روابط موانعی ایجاد کند. آمریکا در این مسیر از چند اهرم استفاده می‌کند: یکی از این اهرمها، دادن وعده‌های اقتصادی و فراهم کردن راه نفوذ شرکتهای آمریکایی و چند ملیتی غرب، ایجاد فضای مناسب داخلی در کشورهای منطقه برای تشکیل یک حکومت به سبک غربی

است تا این حکومتها به واسطه وابستگی‌های فرهنگی و سیاسی به غرب، از نفوذ روسیه و ایران در کشورهایشان جلوگیری کنند.

در این راه آمریکا از چند ترفند تبلیغاتی استفاده می‌کند. ترفند اول معرفی روسیه به عنوان کشوری ناتوان در جهت شکل دهی به امور دولتی - حکومتی است و ترفند دیگر، ایجاد وحشت از بنیادگرایی اسلامی در میان سیاستمداران کشورهای آسیای مرکزی است. آمریکا جمهوری اسلامی را منبع بنیادگرایی معرفی می‌کند و می‌کوشد تا از پیوستن این کشورها به جمهوری اسلامی جلوگیری کند تا مبادا با الهام گرفتن از ایران به عنوان نمونه کشور قدرتمند اسلامی به اسلام حکومتی روی بیاورند. آمریکا به عنوان کشور که از شرایط بالقوه کمتری نسبت به روسیه و ایران و چین و هند به خاطر بعد مسافت و هویت برخوردار است و به خاطر عدم دستیابی راحت به این منطقه، در صدد آن است که سریعاً در این کشورها حکومتهایی به سبک غربی تشکیل شود تا بتواند از طریق دولت‌ها و حکومت‌های آنان اهداف اقتصادی و فرهنگی خود را فراهم سازد. سیاست کلان ایالات متحده در مورد کشورهای بلوک شرق سابق و جمهوری‌های به جا مانده از شوروی، آن گونه که از سوی آنتونی لیک، معاون سابق رئیس جمهور در امور امنیت ملی در سپتامبر ۱۹۹۳ بیان شد به راهبرد توسعه به عنوان جایگزین سیاست مهار موسوم گشت. این راهبرد به گسترش فضای دموکراسی و اقتصاد بازار در کشورهای مذکور کمک می‌کند تا منافع ملی آمریکا تأمین شود.

جایگاه آسیای مرکزی در سیاست بین الملل و سیاست خارجی آمریکا

آسیای مرکزی و قفقاز در دوره جنگ سرد جزو قلمرو سیاسی و ژئوپلیتیک شوروی سابق بود. این منطقه که بخش جنوبی قلمرو هارتلند را در نظریه مکیندر تشکیل می‌داد منعکس‌کننده بعد فضایی موازنه قدرت نظام دو قطبی در جهان بود. با فروپاشی نظام دو قطبی، مناطق مزبور با برخورداری از دولت‌های مستقل، هویت مستقل جغرافیایی سیاسی پیدا کرده و در شکل فضا‌های دچار خلاء قدرت، به صورت عرصه‌های رقابت چند سطحی پدیدار شدند.

انقباض فضایی شوروی و انطباق آن بر مرزهای روسیه و ظهور فضاهای آزاد شده مزبور که دچار خلاء قدرت بود، فرصت را برای انبساط فضایی قدرت رقیب یعنی آمریکا فراهم نمود. آمریکا مرزهای ژئوپلتیک خود را تا حد انطباق بر مرزهای جغرافیایی سیاسی روسیه گسترش داد تا بازی رقابت قدرت و نفوذ را در پیوند با یاران منطقه‌ای خود به‌ویژه ترکیه به نفع خود تمام نماید. با گذشت یک دهه پس از فروپاشی نظام دو قطبی و توسعه تدریجی قلمرو ژئوپلتیک آمریکا در اوراسیا، محور ژئواستراتژیک مزبور با نقش‌آفرینی‌های اقتصادی و نظامی کامل تر گردید. این محور همچنین کارایی نظامی خود را بعد از واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، برای انجام عملیات نظامی در پروژه افغانستان به خوبی نشان داد.^(۱۴)

محور قفقاز - آسیای مرکزی در نظریه‌های کلاسیک ژئوپلتیک از جایگاه خاصی برخوردار بود. سرهالفورد مکیندر جغرافیدان انگلیسی در رویکرد قدرت خشکی نظریه هارتلند را ارائه داد. او برای خشکی‌های کره زمین ساختار و سیستم فضایی سه بخشی و به هم پیوسته قائل بود. بخش اول که به عنوان ناحیه محور در این ساختار شناخته می‌شد همان قلمرو هارتلند می‌باشد. او معتقد بود هر کس بتواند بر قلب زمین حکومت کند می‌تواند بر کره زمین حکومت کند، منطقه‌ای که او یاد می‌کند، مناطق اوراسیا بین آلمان و سیبری مرکزی است. مکیندر برای این منطقه نقش فعالی قایل بود و آن را به عنوان کانون فشار معرفی می‌کرد.^(۱۵)

اسپایکمن^۱ ساختار فضایی مورد نظر خود را در قلب نظریه «ریملند»^۲ بیان کرد. او برای هلال داخلی در نظریه مکیندر اصالت قائل بود [منطقه‌ای که در ماورای هارتلند قرار داشت و تا ساحل اقیانوسها کشیده می‌شد] و از آن به حاشیه یا ریملند تعبیر می‌کرد که نسبت به هارتلند منشاء قدرت می‌باشد. اسپایکمن عنوان می‌نمود کسی که ریملند را به طور کامل در دست داشته باشد قدرت برتر جهان خواهد بود، او چنین ابراز داشت که «هرکس کنترل ریملند را بر عهده گیرد فرمانروای اوراسیا خواهد بود و کسی که فرمانروای آسیا باشد کنترل سرنوشت جهان را به دست خواهد گرفت.»

1. Spykman

2. Rim land

سائل بی کوهن^۱ در نظریه ساختار ژئوپلیتیک جهان، از قلمروهای ژئواستراتژیک مناطق ژئوپلیتیک و واحدهای فضایی دیگر سخن به میان آورد. وی سطح کره زمین را به دو قلمرو بزرگ ژئواستراتژیک بری و بحری همراه با مناطق ژئوپلیتیک تقسیم نمود. قلمرو ژئواستراتژیک بری بر ارتباطات غیر دریایی تأکید دارد و از نظر اقتصادی درون گرا است و واجد سیستم بسته می باشد. محور قفقاز - آسیای مرکزی در چارچوب این نظریه در قلمرو ژئواستراتژیک قدرت بری قرار داشت که در دوران جنگ سرد و قبل از آن نیز از چین موقعیتی برخوردار بوده و نوعی سکون و آرامش بر آن حکمفرما بود. پس از تحول در ساختار قدرت جهان این مناطق از سیطره قدرت بری خارج شد و نیروهای ژئوپلیتیک درونی آن فعال گردید. به عبارتی قلمرو ژئوپلیتیک شوروی سابق دچار انقباض فضایی شد و مرزهای آن تا اندازه ای بر مرزهای جغرافیایی روسیه انطباق پیدا کرد، در حالی که فضاهای آزاد شده مزبور در قلمرو ژئوپلیتیک آمریکا به عنوان قیب قرار گرفت و حوزه نفوذ آمریکا دچار انبساط فضایی شد.^(۱۶)

موقعیت ژئوپلیتیک و اقتصادی آسیای مرکزی

کشورهای آسیای مرکزی به سبب عوامل جغرافیایی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی خود از ویژگیهایی در روابط ژئوپلیتیک و اقتصادی خویش برخوردارند. نخست آنکه آسیای مرکزی، از لحاظ جغرافیایی که محل تقاطع اروپا در غرب و آسیا در شرق واقع شده و از شمال به روسیه و از جنوب به جهان اسلام محدود است. در نتیجه از موقعیت استراتژیک بسیار عمده ای برخوردار است. دوم آنکه، این منطقه ای است فاقد جزیره، بی آنکه مستقیماً به دریا راه داشته باشد. آسیای مرکزی تنها می تواند با عبور از خاک همسایگانش به آبهای آزاد جهان راه پیدا کند. سوم، آنکه در آسیای مرکزی منابع طبیعی بویژه نفت و گاز و فلزاتی به غیر از آهن به وفور یافت می شود و علاوه بر آن این منطقه دارای شرایط مناسبی جهت کشت پنبه و سایر محصولات کشاورزی است.^(۱۷) چهارم آنکه آسیای مرکزی با فرهنگ ترکی و اسلامی پیوندهای

1. Saul B - Cohen

دیرینه دارد و تعادلی فرهنگی میان شرق و غرب بر آن اثر نهاده است. آسیای مرکزی با خصوصیات جغرافیایی خود زمانی مسافت مهمی از جاده معروف ابریشم را در بر گرفته بود و در مبادلات فرهنگی و اقتصادی میان شرق و غرب سهم بزرگی را در تاریخ به خود اختصاص داده بود. از طریق آسیای مرکزی بود که سه اختراع چین در دوران باستانی یعنی قطب نما، باروت و دستگاه چاپ کننده چوبی در جهان غرب و اروپا اشاعه یافت و بسیاری از فرآورده‌های تمدن غرب در مشرق زمین رواج پیدا کرد.^(۱۸)

اهمیت منطقه برای ایالات متحده

به نظر می‌رسد که برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر در کتاب خود، تحت عنوان «تنها قدرت جهانی» این منطقه را در منطق آمریکا به درستی معرفی کرده باشد. نویسندگان انستیتو پژوهش‌های اقتصادی مونیخ در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ نفت؛ جایگاه روسیه، چین و آمریکا در حوزه خزر» صحبت از بازی بزرگ تاریخی در قرن ۱۹ از طرف قدرت استعماری آن روز، انگلستان و روسیه، در افغانستان میان آورده و می‌گویند آن مسابقه خونینی بر سر مستعمره کردن افغانستان به عنوان چکیده تسلط بر آسیای مرکزی بود. به ادعای نویسندگان این انستیتو، هنگامی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سه جمهوری قفقاز جنوبی (گرجستان، آذربایجان، ارمنستان) و پنج جمهوری آسیای مرکزی (قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) به عنوان کشورهای مستقل پایه‌ریزی شدند قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای و همچنین ابرقدرت ایالات متحده آمریکا برای نفوذ بر جغرافیا و منابع استراتژیک منطقه خلاء قدرت موجود را مورد بهره‌برداری قرار دادند.

برژینسکی این محدوده جغرافیایی را «بالکان - اروپا - آسیا» می‌نامد و می‌نویسد:

اوراسیا صفحه شطرنجی است که حرکت بر سر سلطه برتر جهان در آینده نیز بر روی آن

صورت خواهد گرفت. وی همچنین این منطقه جغرافیایی را چنین توصیف می‌کند:

-از سمت غرب، قدرت برتر اقتصادی جهان و ابرقدرت سیاسی در حال شکل‌گیری اتحادیه

اروپا به این منطقه چنگ خواهد انداخت.

- در شمال منطقه با ابر قدرت تنزل یافته روسیه هم مزر است که از توان بالقوه سیاسی و اقتصادی یک قدرت منطقه‌ای و نیروی اتمی یک ابر قدرت برخوردار است؛
- در جنوب، رژیم‌های توطئه‌گر ایران و عراق واقع شده اند؛
- در جنوب شرقی، دو قدرت متخاصم منطقه‌ای و اتمی هند و پاکستان قرار دارند؛
در شرق، چین به عنوان کشوری که برای تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی تلاش می‌کند و می‌کوشد در منطقه نفوذ کند؛

- و در بعد جهانی، سرانجام تنها ابر قدرت جهانی ایالات متحده را در چنگ دارد.
روشن است که محدوده مورد نظر برژینسکی آسیای مرکزی به مرکزیت افغانستان است. (۱۹)

در این خصوص که هدف اصلی آمریکا و انگلیس و متحدان اروپایی شان از حمله به افغانستان، تسلط بر ذخایر غنی نفت و گاز منطقه آسیای مرکزی و حوزه خزر است؛ بسیاری از صاحب نظران اتفاق نظر دارند. گفته می‌شود، ذخایر نفت و گاز این منطقه در استراتژی انرژی آمریکا قرار است در آینده جایگزین نفت و گاز خاورمیانه بشود. بنابراین، هم تسلط بر این ذخایر و هم مسیر انتقال آن در استراتژی انرژی آمریکا جایگاه خاصی پیدا خواهد کرد. (۲۰)

برخی از اندیشمندان آمریکایی ترکیبی از دو منطقه انرژی زای خلیج فارس و دریای خزر را «بیضی استراتژیک انرژی»^۱ نامیده اند که ایران را در میان گرفته است. دیگر اندیشمندان آمریکایی این منطقه را هارتلند جدید می‌دانند که بر روند بازی‌های ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم اثر فراوان خواهد داشت. (۲۱) وزارت دفاع آمریکا در اکتبر ۱۹۹۹ یک بازبینی اساسی در جغرافیای نظامی ایالات متحده آمریکا انجام داد که بر این اساس فرماندهی ارشد نیروهای آمریکایی مستقر در آسیای مرکزی که پیش از این تحت فرماندهی حوزه اقیانوس آرام بود را تأسیس کرد. این تصمیم نشان از تغییر جهت اساسی در تفکر استراتژیک ایالات متحده داشت.

آسیای مرکزی که تاکنون در تفکرات استراتژیک ایالات متحده نقش حاشیه‌ای داشت یکباره اهمیت بیشتری از فرماندهی اقیانوس آرام یافت، اکنون فرماندهی ارشد نیروهای آمریکایی مستقر در آسیای مرکزی کنترل نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس را بر عهده دارد. این امر بیش از هر چیز نشان از اهمیت منطقه نزد مقامات آمریکایی دارد که وظیفه آنها در درجه اول تضمین تداوم جریان نفت به آمریکا و متحدانش است. (۲۲)

مهمترین محورهای سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی از بدو استقلال

۱- مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی

مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی و از میان برداشتن جنبش‌های اصولگرایی رادیکال در منطقه به گونه‌ایکه امنیت داخلی آمریکا و منافع برون مرزی اش تامین و منافع کشورهای هم پیمان و ثبات نظام‌های طرفدار او در منطقه تضمین شود هدف آمریکاست. اهمیت این هدف طی سالهای اخیر به ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر دو چندان شده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال پنج جمهوری آسیای مرکزی و جریان یافتن هوای تازه اسلام‌خواهی و شوق مردم این منطقه به اسلام و مسلمانان و یافتن راههایی برای گسترش ارتباط با کشورهای مسلمان بویژه جمهوری اسلامی ایران، آمریکا را نگران رشد اسلام‌گرایی در این منطقه ساخت، به طوری که در سال ۱۹۹۲ برای نخستین بار آمریکا به طور جدی یکی از منافع و اهداف خود را در آسیای مرکزی جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی در این جمهوری‌ها اعلام کرد. این نگرانی‌ها بخصوص پس از بحران تاجیکستان به شکل‌های گوناگون و از طریق افراد مختلف عنوان گردید. جیمز بیکر در سخنانی به روسای جمهور کشورهای آسیای مرکزی در مورد نفوذ اسلام‌گرایی تحت تاثیر ایران هشدار داد و از آنها خواست که به طور کامل از این جریان کنار بمانند. (۲۳) انعکاس این بیم در سخنان برژینسکی به خوبی نمودار است. «گرداب خطرناکی که ممکن است از خلاء جغرافیایی سیاسی برای آمریکا و روسیه پدید آید همان اسلام‌گرایی است، بیداری اسلامی رشد یافته نه فقط یک تصادم و برخورد با منافع روسیه بلکه

تهدیدی علیه حاکمیت برتر آمریکا در منطقه و جهان است.» البته روشن است که وی تا حدودی در گفتار خود راه مبالغه پیموده است، ولی هدف وی از این کار تایید بر اهمیت جلوگیری از رشد هرگونه اسلام‌گرایی بالقوه است. (۲۴)

بر طبق نظریه بیمبرزاهاییت، پژوهشگر انستیتو تحقیقات کلن، منطقه آسیای مرکزی به خاطر اقتصاد ضعیف و وابسته به اتحاد شوروی، اختلافات مرزی و اقلیتهای قومی و نداشتن نیروهای مسلح برای خودشان، زمینه‌های مساعدی را برای رقابت و نفوذ ایران و ترکیه در این منطقه ایجاد نموده است. روشن است که روسیه و ایالات متحده ترجیح می‌دهند ترکیه نقش برتری را ایفا نماید زیرا تدبیری را که این کشور به این جمهوری‌های مسلمان‌نشین پیشنهاد می‌کند برای منافع غرب و روسیه نسبت به پیشنهادهای ایران کم خطرتر می‌باشند. به ویژه ایالات متحده آمریکا اعتقاد دارد که سیاست ترکیه در منطقه احتمالاً می‌تواند از تمایلات پان‌اسلامیسم و طرفداران ایران جلوگیری کند. واضح است که ایران می‌خواهد این جمهوری‌ها راه اسلام‌گرایی که نفوذ این کشور در منطقه را افزایش می‌دهد دنبال نماید. ایران مزیت‌هایی دارد مانند تجدید حیات اسلام میان توده‌های آسیای مرکزی و موقعیت جغرافیایی مناسب خود تصمیم این جمهوری‌های مسلمان‌نشین در ترجیح‌الگوی ترکی نسبت به الگوی ایران ابتدا به واسطه رقابت میان ترکیه و ایران معین شده است. (۲۵) بهر حال آمریکا برای دستیابی به منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و توجیه حضور نظامی خود و تضعیف نقش سه قدرت برتر منطقه یعنی روسیه، ایران و چین، پدیده اسلام‌گرایی و مهار آن را بهترین بهانه قرار داده است.

۲- مهار جمهوری اسلامی ایران: تکمیل محاصره ایران از دوسوی شمال و مشرق

از زمان سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران، جمهوری اسلامی ایران تبدیل به بزرگترین مخالف آمریکا در منطقه گردیده است. بدین لحاظ سیاست تحریم ایران توسط ایالات متحده سیاست چندان جدیدی نیست؛ اما سیاست مهار پدیده‌ای جدید و منحصر به دوران ریاست جمهوری اخیر آمریکا است. تحریم، بخشی از سیاست مهار ایران است که هدف‌هایی چون

تضعیف قدرت ایران و جلوگیری از رشد داخلی و خارجی این کشور را دنبال می‌کند. در واقع مهار نوعی جنگ سرد است که ابزارهای مختلفی از جمله اقتصادی و حتی ابزارهای نظامی در آن به کار رفته و همانند جنگ سرد اهداف دراز مدت دارد. رفتار آمریکا نسبت به ایران حاکی از خصومت سیاسی است و در طول سالهای گذشته سعی نموده تا با استفاده از ابزارهای مختلف از جمله تهدید به تحریم کشورهای همسایه ایران، منافع مهم اقتصادی حوزه خزر را که ایران می‌تواند از آن بهره مند شود مسدود کند و مانع از آن شود که صدور نفت و گاز آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان به بازارهای مصرف از مسیر ایران صورت بگیرد. این امر که با اصول بازار آزاد مورد حمایت آمریکا منافات دارد سبب می‌گردد که دولت ایران از درآمدهای قابل توجه ترانزیت گاز و نفت محروم شود. (۲۶)

در حال حاضر، ایالات متحده همچنان سیاست جلوگیری از گسترش تحرک ایران در منطقه خزر آسیای مرکزی را قویاً دنبال می‌کند. اعمال همین سیاست بود که جمیز بیکر [وزیر خارجه دولت جرج بوش] را چند بار به منطقه کشاند تا برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در جمهوری‌های مسلمان خزر - آسیای مرکزی، گروه بندی «ملت‌های مستقل مشترک المنافع» را میان روسیه و آنها به وجود آورد. البته هدف دیگر این برنامه، ایجاد شرایطی بود که ملت‌هایی که بخش‌هایی از نیروی هسته‌ای شوروی پیشین را به ارث برده‌اند همچنان در پیوند با مسکو باشند تا مسئولیت‌ها در این زمینه مشخص و تا حدودی متمرکز باشد. دولت کلینتون در اقدامی علیه ایران شرکت نفتی کونکو^۱ را تهدید کرد تا پروژه یک میلیارد دلاری بهره برداری نفت با دولت ایران را لغو کند. در این دستورالعمل قانونی گفته شده بود این پروژه به ایران کمک خواهد کرد که در تلاش‌هایش برای دستیابی به تاسیسات و فن‌آوری هسته‌ای موفق شود. دولت کلینتون اقدام‌های فوق‌العاده دیگری نیز بر علیه ایران انجام داد که از جمله آنها می‌توان به فشار آمریکا به روسیه برای وارد کردن آن کشور جهت لغو طرح‌هایش برای ساخت چهار راکتور اتمی در ایران اشاره کرد. (۲۷) در حالی که ایالات متحده توانسته است در خلیج فارس حضور نظامی

1. Conoco

چشمگیری پیدا کند، می‌کوشد پای ناتورا به دریای خزر نیز بکشد و دست شرکت‌های نفتی و گازی آمریکا را در اکتشاف و استخراج و صدور منابع کمیاب انرژی خزر بازنگاه دارد و از این راه ادعای داشتن «منافع واقعی» در منطقه را مطرح می‌نماید. بطور کلی دوران حاکمیت کلینتون، برنامه ایالات متحده عبارت بود از تلاش برای بدست آوردن نقش اول در مسئله تولید و صدور نفت منطقه تا اینکه شرکت‌های آمریکایی بتوانند مجری سیاست‌های ایالات متحده در تنگ‌نگاه داشتن حلقه محاصره ژئوپلیتیک جبهه شمالی ایران باشند. (۲۸)

در دوره زمامداری دولت جورج دبلیو بوش در حوزه خزر، دو نوع تفکر در دستگاه حکومتی آمریکا وجود دارد. افرادی چون دیک چینی، معاون رئیس جمهور، اسپنسر آبراهام وزیر انرژی و دان اوانیس وزیر بازرگانی که دارای یک دیدگاه اقتصادی هستند خواهان برجیده شدن تحریم‌ها و استفاده از موقعیت بسیار مناسب ژئوپلیتیک ایران بودند، ولی در مقابل ژنرال کالین پاول، وزیر امور خارجه و رامسفلد وزیر دفاع که دیدگاه استراتژیک داشتند با حذف تحریم‌های ایران مخالف و علیرغم هزینه‌های بالا خواستار گسترش استراتژیک و ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز به طرف غرب و ترکیه هستند که البته سیاست استراتژیست‌ها بر اقتصادگراها فائق آمد و با تمدید تحریم‌های ایران توسط بوش همان سیاست‌های دولت کلینتون ادامه یافت و احداث خط لوله باکو - جیهان همچنان در دستور کار سیاست خارجی قرار گرفت. از طرف دیگر، ایالات متحده برای انتقال گاز حوزه خزر به خصوص ترکمنستان، بار دیگر اجرای طرح ترانس خزر را مطرح کرد. (۲۹) نقطه اوج رویکرد خصمانه آمریکا در قبال ایران، سخنرانی جورج بوش در اجلاس سالانه کنگره در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ بود که از سه کشور ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت یاد کرد. پس از ۲۹ ژانویه نیز شاهد تشدید روزافزون سیاست خصمانه آمریکا علیه ایران بوده‌ایم و تقریباً هر روز یکی از سران ایالات متحده به نحوی بر ضد ایران موضع‌گیری کرده‌اند. عمده‌ترین محور بیانات مقام‌های آمریکای درباره ایران، حمایت از تروریسم، تلاش برای تهیه تسلیحات کشتار جمعی، ارسال جنگ افزار برای حزب الله لبنان و گروه‌های فلسطینی، فرار اعضای القاعده به ایران و مخالفت جمهوری اسلامی با روند صلح

خاورمیانه بوده است.^(۳۰) بنابراین به نظر می‌رسد که آمریکا از تمام امکانات و ظرفیت‌های موجود استفاده می‌کند تا دست ایران را از این منطقه کوتاه کند.

۳- مهار و تضعیف روسیه

روسیه در جریان استقلال و بلافاصله پس از استقلال این کشورها، سعی کرد با تشکیل جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع سلطه خود را بر این منطقه حفظ کند و از این اتحاد برای باجگیری و تحت فشار گذاشتن جمهوری‌های جدید استفاده کند. در عین حال روسیه به کشورهای روسی آنها نیز با سلطه اقتصادی آن کشور موافقت کنند و هنگامی که کشورهای منطقه این پیشنهاد را نپذیرند، روسیه می‌کوشد با ایجاد ناامنی و بحران در این کشورها، آنها را به پذیرش خواسته‌های خود وادار سازد. در این میان آمریکا سعی کرده با کمک‌های مالی و نظامی خود این جمهوری‌ها را در برابر سلطه روسیه حفظ کند و جلوی توسعه طلبی‌های تجدید امپراتوری روسیه را بگیرد. روسیه این اقدامات را مخالف امنیت خود خوانده، اظهار داشته است که اگر آمریکا بخواهد این کشورها را به عضویت ناتو دعوت کند، روسیه اجازه نخواهد داد. در عین حال این اقدامات روسیه و ترس کشورهای خزر از نفوذ مجدد آن باعث شده تا آنها بیشتر به دامان غرب و آمریکا پناه ببرند. اعلام منطقه‌مازندران (که شامل کشورهای آسیای مرکزی هم می‌شود) در سال ۱۹۹۷ به عنوان منطقه منافع استراتژیک آمریکا، نشان دهنده اهمیت منطقه برای واشنگتن است. همچنین منابع مهم نفت و مسائل مربوط آن مانند خط لوله در منطقه به موضوع رقابت روسیه و آمریکا مبدل شده است. در داخل دولت روسیه گروه قدرتمندی وجود دارد که معتقدند نفت بهترین ابزار حفظ سلطه است و هر چه روسیه سهم بیشتری در آن داشته باشد قدرت بیشتری خواهد داشت.^(۳۱)

اساساً آمریکا در روابط با روسیه چهار اولویت را در نظر می‌گیرد:

۱- باز داشتن روسیه از تبدیل شدن به عامل تخریب نظام بین‌المللی؛

۲- محدود کردن نقش روسیه در گسترش سلاحهای کشتار جمعی؛

۳- ممانعت روسیه از بی ثبات کردن مناطقی که منافع آمریکا در آن در خطر است؛

۴- برقراری روابط مبتنی بر منافع طرفین با روسیه.^(۳۲)

دکتر برندا شفر مدیر تحقیقات برنامه مطالعات دریای خزر دانشگاه هاروارد، در تشریح

سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی این مطلب را بیان می‌کند که:

در مجموع روسیه از لحاظ راهبردی پایین تر از ایالات متحده آمریکا قرار دارد؛ اما در کرانه‌های دریای خزر مسکو از اهرم فشار قدرتمندی برخوردار است که آمریکا نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد چنان اعمال نفوذی داشته باشد. امکانات مناسبی که روسیه در کرانه‌های دریای خزر در اختیار دارد مانند ایجاد بی ثباتی از سوی نیروهای محلی یا حتی استفاده از نیروهای نظامی باید در ارزیابی آمریکا از اقدامات احتمالی روسیه در این منطقه مد نظر قرار گیرد. اقداماتی که فرایند رقابت میان روسیه و آمریکا است، می‌تواند ثبات منطقه را بر هم زند و در نتیجه، مغایر اهداف ایالات متحده باشد. تلاش ایالات متحده برای کنار زدن روسیه در منطقه مساوی است با بر هم زدن ثبات حوزه دریای خزر، وی همچنین بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا به منظور جلوگیری از اقدام روسیه در راستای وارد ساختن لطمه به منافع این کشور باید تعهدات خود را در قبال کشورهای منطقه اجرا کند.^(۳۳) هر چند آمریکا خواهان کاهش قدرت روسیه در آسیای مرکزی است. اما حادثه ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم موجب تقویت رابطه روسیه، چین و آمریکا شد و دلیل آن هم منافع مشترک این کشورها در مبارزه با تروریسم و اسلام‌گرایی است. امنیت ملی روسیه در بحران چین، از همین طریق تهدید می‌شود. لذا موفقیت ایالات در سرکوب مبارزان اسلامی در منطقه، منافع روسیه را تامین می‌کند، تا آنجا که روسیه در برابر سخنان کالین پاول در بازدید از تاشکند در دسامبر ۲۰۰۱ مبنی بر اینکه منافع آمریکا در آسیای مرکزی در حد مناقشه از افغانستان فراتر است سکوت نمودند. بدین ترتیب اهداف گروه شانگهای که روسیه هم یکی از اعضای آن است و در سال ۱۹۹۶ برای حل مسائل مرزی، قاچاق سلاح، مبارزه با تروریسم، جدایی طلبان و افراطی‌گری تاسیس شده بود، با هدف استراتژیک

آمریکا مبنی بر مبارزه با تروریسم، هم سو گردید. در واقع توان پایین اقتصادی روسیه در واقع گرایبی سیاسی این کشور معروف به پونینیسیم، موجب گردیده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر روسیه همکار استراتژیک آمریکا گردد. همکاری روسیه با آمریکا در جنگ علیه تروریسم، الحاق به گروه ۷، عدم مقاومت کافی در برابر قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل بعد از جنگ سرد و سکوت در برابر حضور نظامیان آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و حتی زمزمه پیوستن به ناتو و عدم مخالفت جدی با گسترش ناتو به شرق، نشانه آن است که روسیه می‌خواهد از انزوای حاشیه بیرون آمده و خود را همراه آمریکا نماید.^(۳۴)

۴ - مهار بال غربی چین

در سالهای اخیر چینی‌ها دلبستگی زیادی برای بدست آوردن نقش ژئوپلیتیک خزر - آسیای مرکزی نشان می‌دهند. چین موافقتنامه‌های زیادی برای همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با ایران و روسیه امضاء کرده است. در سال ۱۹۹۷ قرارداد برای تاسیس یک خط لوله گاز با ترکمنستان منعقد و پیشنهادی نیز در زمینه همکاری در صنایع نفت به ایران ارائه کرد که در چارچوب آن نقش ایران در بازرگانی نفت و گاز منطقه خزر - آسیای مرکزی افزایش خواهد یافت.^(۳۵) چین به شدت از نظر انرژی در تنگنا و ناچار در جستجوی بازارهای تازه است. منابع قزاقستان در نظر این کشور گزینه جالب توجهی است چرا که این منابع به نسبت در دسترس‌ترین گزینه موجود برای چین است.^(۳۶) اما فاصله بسیار زیاد میدان نفتی قزاقستان و بازارهای صنعتی چین اولین ایراد مساله ساز این مسیر است که هزینه پروژه را بالا می‌برد و از سوی دیگر این خط لوله از مناطق صحرایی کوهستانی و صعب‌العبور که دارای زمستانهای بسیار سخت و تابستانهای گرم می‌باشند، می‌گذرد که هزینه نگهداری تجهیزات و وسایل پمپاژ مسیر را بسیار بالا می‌برد، در ضمن این خط لوله از منطقه بی‌ثبات در سین کیانگ می‌گذرد.^(۳۷)

ظهور اسلام رادیکالی در آسیای مرکزی هم مشکل جدیدی است که چین با آن روبه رو می‌باشد و حال که آمریکا در منطقه جای خوش کرده است، قطعاً مشکلات چین بیشتر خواهد

شد. حوادث ۱۱ سپتامبر موجب به هم ریختن اوضاع شد و چین ناگهان دید که ایالات متحده نیروهای خود را در مرزهای شرقی این کشور مستقر کرده است. رویهم‌رفته در دورنمای این روابط تصویری مبهم و متضاد مشاهده می‌شود. با این حال چین در منطقه آسیای مرکزی انتظاراتی دارد که شامل صلحی پایدار و تکمیل روابط، عقب راندن حرکت‌های اسلامی، سرکوب تمایلات تجزیه طلبانه، جلوگیری از قاچاق اسلحه، تأمین اقتصادی خود در حوزه انرژی و محدود کردن حوزه نفوذ آمریکا است.^(۳۸)

از نظر آمریکا چین مایل به حفظ وضع موجود در منطقه است. چون هر گونه به هم ریختگی سیاسی اوضاع در منطقه خزر - آسیای مرکزی و منازعات قومی (بخصوص در شرق خزر) می‌تواند به ناآرامی در قسمت‌های مسلمان نشین چین منجر شود و اقوام مختلف ساکن چین را نیز به حرکت در آورد.^(۳۹)

۵ - دستیابی به منابع انرژی دریای خزر

در حالی که در دوران جنگ سرد مسائل ایدئولوژیک عامل تقسیم مناطق جهان و متحدان و دوستان بود، اکنون رقابتهای اقتصادی این تقسیم بندی را در عرصه روابط بین الملل ایجاد کرده است. در دوران حاضر رقابت جهت دسترسی به منابع حیاتی اقتصادی تشدید شده است. این امر بیش از هر چیزی ناشی از این واقعیت است که قطع جریان این منابع و عدم دسترسی به این مواهب طبیعی تبعات اقتصادی مهمی در پی خواهد داشت. علاوه بر این با توجه به نرخ رشد کنونی مصرف انرژی که سالانه دو درصد پیش بینی می‌شود، رقابت جهت دستیابی به این منابع در سالهای آتی افزایش چشمگیری خواهد یافت. بر این اساس مقامات امنیتی توجه ویژه‌ای به مسائل مربوط به دسترسی به مواد خام کرده اندکی بیش از هر چیز ناشی از تشدید رقابت برای دسترسی به مواد حیاتی، خصوصاً منابعی نظیر نفت است که اغلب خطوط انتقال آن از مناطقی می‌گذرد که یا از لحاظ سیاسی بی‌ثبات هستند یا مورد منازعه هستند.^(۴۰)

نفت دریای خزر نیز به نوبه خود سبب بروز رقابتهای جدی در سطح منطقه و نیز توسعه

حضور و فعالیت شرکتهای چندملیتی نفتی در این منطقه گردیده است. طبق برآوردهای موجود، کشورهای آسیای مرکزی تنها یک چهارم منابع نفتی شوروی سابق را دارند ولی از ۳۳ میلیارد بشکه نفت خام قابل استحصال آسیای مرکزی تقریباً نیمی از آن در آسیای مرکزی قرار دارد. (به این ترتیب قزاقستان از مجموع سه کشور عضو اوپک یعنی الجزایر، قطر و گابن منابع نفتی بیشتری دارد) اما این جمهوری ها از لحاظ گاز طبیعی دارای اهمیت بیشتری هستند. حدود ۲۲٪ گاز طبیعی جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع متعلق به این جمهوری ها است و منابع اثبات شده گاز آنها از آمریکا بیشتر است. در این میان، ترکمنستان بزرگترین و ازبکستان دومین تولیدکننده مهم گاز طبیعی در منطقه هستند و به لحاظ ثبات و امنیت نسبی موجود در آنها این دو کشور می توانند بالقوه به یکی از مناطق مستعد برای جذب سرمایه گذاری خارجی تبدیل شوند. (۴۱)

بدیهی است چنین منابع عمده ای توجه شرکتهای بزرگ آمریکا را به خود جلب کند. سیاستمداران کاخ سفید که خواهان حمایت هر چه بیشتر از غولهای صنعتی هستند در سیاست خارجی خود برای دستیابی به اهداف اقتصادی اولویت خاصی قائلند. به طوری که به شرکتهای بین المللی خود این اجازه را می دهند تا سرمایه، فن آوری، نیروی کار ماهر و مواد اولیه را هر زمان و هر جا که برای به حداکثر رسانیدن سود و رقابت لازم دیدند انتقال دهند، توجه آمریکا در آسیای مرکزی در درجه اول، معطوف به منافع نفتی منطقه و در درجه دوم متوجه بازارهای وسیع آن بود. علاوه بر آن، با توجه به موقعیت استراتژیک خزر برای آمریکا این امر مسجل شد که سیاست آمریکا در این منطقه می تواند تاثیرات فراوانی بر سیاستهای آن در قبال روسیه، ایران، ترکیه، هند و پاکستان داشته باشد و کنترل یافتن بر منطقه خزر می تواند مانند اهرم قدرتی به نفع آمریکا، مقابل این کشورها عمل کند. برای بررسی منافع اقتصادی آمریکا در منطقه باید تاریخچه حضور این کشور در منطقه خزر را مورد مطالعه قرار داد؛ وجود نفت در دریای خزر از حدود قرن سیزدهم میلادی شناخته شده بود. ولی تا قرن نوزدهم اهمیت چندانی نداشت. در قرن نوزدهم، رقابت قدرتهای جهانی در قالب بازی بزرگ بر اهمیت آسیای مرکزی افزود و آنرا

مبدل به هدفی برای سلطه کرد. در اواخر همین قرن، بارون‌های نفتی مهم آن زمان، از جمله برادران نوبل، روچیلدز و رویال داچ شل برای بهره برداری از نفت خزر به روسیه کمک کردند و شرکتهای آمریکایی قسمت عمده نفت روسیه را در اختیار داشتند. در این دوره نفت خزر ۳۰ درصد از تجارت جهانی نفت را تشکیل می‌داد. در قرن بیستم ملاحظات استراتژیک بر اهمیت این منطقه افزود چنان که در جنگ جهانی اول آلمان‌ها سعی داشتند با تسخیر باکو بر توان نظامی خود بیفزایند و به جنگ ادامه دهند. همین هدف آلمان، حفظ مناطق نفتی قفقاز را برای متفقین مهم ساخت. در جنگ جهانی دوم نیز آلمان قصد سلطه بر منطقه قفقاز و استفاده از نفت آن برای قدرت بخشیدن به نیروی نظامی خود را داشت که بار دیگر با شکست روبه رو شد. مختصر آنکه براساس تفکر ناشی از نظام بازی بزرگ، از اواخر قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم، نفت یک ماده خام استراتژیک محسوب می‌شد که باید تحت سلطه انحصاری در می‌آمد. در این دوره روسیه، ترکیه و کشورهای غربی برای نفوذ بر مناطق نفت خیز با یکدیگر رقابت می‌کردند ولی نقش آمریکا در این دوره تنها نقشی اقتصادی بود. پس از سلطه شوروی بر منطقه خزر در پایان جنگ جهانی دوم، دست کشورهای دیگر از منطقه کوتاه شد و این سلطه انحصاری تا سال ۱۹۹۰ ادامه داشت. ولی با فروپاشی شوروی در این سال، بار دیگر راه برای دخالت و بهره‌برداری سایر قدرتها گشوده شد. شرکتهای آمریکایی نیز از این فرصت استفاده کرده و بار دیگر وارد این منطقه شدند. (۴۲)

این اولین بار نبود که آمریکا فرصت دخالت گسترده در این منطقه را می‌یافت و از قدرت لازم برای این دخالت نیز برخوردار بود. با این حال دولت کلینتون در دوره اول کار خود (که تقریباً از نظر تاریخی همزمان با تشکیل کشورهای مستقل در خزر بود) با موقعیت تازه‌ای روبه رو شده بود که هنوز آمادگی برخورد با آن را نداشت و همین مسئله باعث ایجاد خلاء قدرتی در منطقه خزر شد. به تدریج و بخصوص در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون، اهداف و سیاستهای آمریکا در منطقه تا حدودی مشخص شد و تلاشهای این دولت برای دستیابی به این اهداف حالت منسجم تری به خود گرفت. از جمله این تلاشها، ملاقاتهای گسترده‌ای بود که در سطوح

مختلف میان مقامات آمریکایی و مقامات کشورهای خزر، بخصوص آذربایجان صورت گرفت که با ملاقات کلینتون و علی اف رئیس جمهور آذربایجان در اکتبر ۱۹۹۵ به اوج خود رسید. (۴۳) به طور کلی استخراج نفت و گاز در منطقه دریای خزر نه فقط بر اساس استراتژی توسعه اقتصادی برای کشورهای تازه استقلال یافته قرار گرفته است، بلکه همچنین یک اعتماد برای منافع استراتژیک جهت تضمین عرضه انرژی قدرتهای اصلی در قرن بیست و یک می باشد. منطقه به عنوان یک نقطه دارای اهمیت به لحاظ منافع امنیتی، سیاسی و اقتصادی نیروها و مراکز گوناگون ظاهر شده است. رقابت نیروهای گوناگون در منطقه شامل برخورد منافع ایالات متحده، روسیه و ترکیه، همچنین تنش بین ایران و ترکیه می باشد. (۴۴)

همچنین نفوذ اسرائیل در منطقه و کشورهای آسیای مرکزی بالاخص آذربایجان که دارای زمینه مساعدتری جهت نفوذ را داراست و از طرف دیگر سرمایه گذاری های پاکستان، عربستان، چین و ایالات متحده آمریکا در این منطقه برای ایجاد اختلافات مذهبی، بهره برداری از خطوط نفت و گاز و غیره منافع قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای را به هم گره زده به طوری که مسائل این منطقه را بسیار حاد، پیچیده و خطرناک کرده است. (۴۵) در زمینه دستیابی به منابع انرژی منطقه خزر اساس سیاست خارجی آمریکا را «همه چیز بدون ایران» تشکیل می دهد. در حقیقت کشمکش در منطقه آسیای مرکزی جدالی بین ایران و آمریکا می باشد این مادر همه ستیزه هایی است که مسائل زیادی برای کشورهای منطقه و کمپانی های غربی پدید آورده است. در حالی که فشار آمریکا بر کشورهای منطقه بر خلاف منطق اقتصادی و همواره در جهت آن بوده است که هیچ لوله نفتی جاده ترانزیتی از ایران عبور نکنند، در حال حاضر پنج مسیر برای احداث خطوط لوله نفت و گاز از منطقه خزر وجود دارد، پیشنهاد شده و یا اندیشه آنها به برخی از اذهان خطوط کرده است. این مسیرها شامل مسیر جنوبی، مسیر غربی، مسیر جنوب شرقی می باشد. برخی از این مسیرها توسعه خطوط لوله موجود هستند در حالیکه دیگر مسیرها کاملاً تازه اند و باید از پهنه جغرافیایی نآزموده و مورد مناقشه عبور کنند. در طول این مسیرها باید بر عوارض طبیعی، صعب العبور، خشونتهای قومی، درگیری های دیوانسالارانه و سوداهای فردی

غلبه کرد. این مسیرها از لحاظ اهمیت استراتژیک، امکان پذیری اقتصادی، و پیچیدگی فنی هم از یکدیگر متمایزند. یکی از مسیرهایی که ایالات متحده از آن هواداری می‌کند مسیر غربی است که از خاک ایران و روسیه عبور نمی‌کند. علاوه بر آمریکا، ترکیه، آذربایجان و گرجستان هم از این مسیر حمایت می‌کنند. این خط لوله بایستی نفت را به بندر سوپسای گرجستان و سپس از طریق کشتی از مسیر دریای سیاه و تنگه سفر به اروپا برساند. (۴۶)

جذابیت مسیر باکو-جیهان و خط لوله ماورای خزر در چشم ایالات متحده از اینجا ناشی می‌شود که آن کشور مایل است برای خود در منطقه اوراسیا نوعی محور نفوذ و تجارت از شرق به غرب دست و پا کند. بطور کلی ایالات متحده عوامل زیر را برای پی ریزی سیاستهای نفتی خود در منطقه ایجاد کرده است:

الف) راههای چندگانه صادرات نفت؛

ب) تأکید بر مسیر ترکیه به عنوان یکی از راهها؛

ج) مخالفت با پروژه‌هایی که به ایران اهمیت سیاسی و منافع مالی و اقتصادی می‌بخشد؛

د) بازسازی پروژه کنسرسیوم خط لوله خزر برای کسب حمایت انجمنهای مالی

بین‌المللی؛

و) توسعه صنعت نفت و گاز این جمهوری‌ها که باعث رشد اقتصادی آنها شده این

جمهوری‌ها را از حوزه نفوذ روسیه خارج سازد. (۴۷)

۶- تقویت حضور و نفوذ اسرائیل در آسیای مرکزی

یکی از اهداف سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی تقویت حضور و نفوذ اسرائیل در آسیای مرکزی است. اسرائیل که در شرایط جنگ سرد نقش «اهرم استراتژیک» غرب در خاورمیانه را بازی می‌کرد، با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان پذیرفتن کشمکش اعراب-اسرائیل، این نقش را از دست داد. اسرائیل در مسیر احیای این نقش، شعار مبارزه با بنیادگرایی در خاورمیانه و جهان اسلام و زیر نظر گرفتن پیشروی ایران در خاورمیانه و آسیای مرکزی، را

ضروری می‌داند. اسرائیل از احتمال همکاری سیاسی - نظامی اسلامی در مرکز، جنوب و جنوب غرب که می‌تواند تا ایران امتداد یابد واهمه دارد.^(۴۸)

اسرائیل از جمله بازیگران منطقه‌ای است که روابط چندین جانبه‌ای را با اکثر کشورهای به‌جای مانده از فروپاشی شوروی سابق ایجاد کرده است و تلاش می‌نماید که هر چه بیشتر به عمق راهبردی و نفوذ خود در آن کشورها بیفزاید.^(۴۹) از اواخر حاکمیت گورباچف بر شوروی که محدودیت‌های مهاجرت و سفر یهودیان به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از میان رفت، شاهد حضور گسترده یهودیان در این کشورها و به تبع آن گسترش نفوذ آنها در منطقه هستیم.^(۵۰) اسرائیل که بنیادگرایی اسلامی را اصلی‌ترین تهدید امنیت ملی خود می‌داند از سیاست و استراتژی ترکیه در مقابل ایران استقبال می‌کند. آمریکا هم که در غیاب رقیب دیرینه خود به دنبال مستمسکی برای حضور در منطقه است، با بزرگ جلوه دادن خطر بنیادگرایی اسلامی به حضور خود مشروعیت بخشیده و از پیمان ترکیه و اسرائیل که در راستای سیاست‌های منطقه‌ای آن است حمایت می‌کند.^(۵۱)

از عوامل دیگری که سیاست‌های ترکیه و اسرائیل را زیر چتر حمایتی آمریکا همسو می‌سازد منابع عظیم انرژی در شمال و جنوب ایران است. ترکیه و اسرائیل هر دو فاقد نفت و گاز قابل توجه هستند و با توجه به تعارض ایدئولوژیک ایران با دو کشور ترکیه و اسرائیل آنها تمایل ندارند که جمهوری اسلامی ایران در منطقه شمال حوزه خزر - آسیای مرکزی حضور فعالی داشته و بخشی از منابع حاصل از استخراج و انتقال انرژی را نصیب خود سازد. اصرار آمریکا و ترکیه در تغییر مسیر انتقال نفت و انتخاب مسیر باکو - جیهان به‌رغم اقتصادی نبودن آن نسبت به مسیر ایران در این راستا صورت می‌گیرد.^(۵۲) این طرف‌دها و تمهیدات، کشورهای منطقه را به جستجوی شرکای بالقوه در خارج از جهان اسلام و در جهان اسلام به غیر از ایران تشویق نموده است.^(۵۳)

ادعاهای مبتنی بر دستیابی ایران به فن آوری هسته‌ای و موشک‌های دور برد بالستیک از منابع مختلف در جمهوری‌های سابق و عمدتاً روسیه، منبع نگرانی مشترک ترکیه و اسرائیل

قلمداد می‌شود و سه کشور در مخالفت با رویه روسیه در این زمینه مواضع مشترک دارند. (۵۴) همکاری و همگامی ترکیه با اسرائیل جزئی از سیاست استراتژیک و اهداف نهایی آمریکا و اسرائیل در قالب راهبرد خاورمیانه بزرگ با هدف اتصال کشورهای خاور نزدیک، قفقاز، آسیای مرکزی و ترکیه در یک منطقه جغرافیایی سیاسی است. (۵۵)

در شرایط کنونی، از اتهامات وارد شده به ایران سه عامل، دستیابی به سلاح‌های غیر متعارف، اخلال در روند صلح خاورمیانه و حمایت از تروریسم جزو منافع اسرائیل بوده و دولتمردان این کشور نیز با انتساب آن به جمهوری اسلامی ایران، همچون آمریکا خود را در مقابل ایران می‌دانند. نقش لابی یهود در کنگره و دستگاه تصمیم‌گیری و سیاست خارجی آمریکا و همچنین نقش موثر و با نفوذ آن در رسانه‌های ارتباط جمعی آمریکا، عامل دیگری است که در این روابط و کند شدن جهت‌گیری سیاست آمریکا علیه ایران ایفای نقش کرده است. (۵۶)

سیاست خارجی ایالات متحده در تمامی دوره زمامداری بیل کلینتون، به طور رسمی با مواضع اسرائیل سازگار بوده است. در دوره جرج دبلیو بوش این سیاست با شدت بیشتر دنبال شده است. بوش در سخنان تبلیغاتی خود هنگام انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ در آمریکا در این باره گفت: «دوستی خاصی میان آمریکا و اسرائیل وجود دارد و در حقیقت این رابطه چیزی بیشتر از یک دوستی است. آمریکا و اسرائیل در خانواده دموکراسی با یکدیگر برادر و خواهر هستند.» (۵۷)

رویه‌مرفته اهداف و انگیزه‌های اسرائیل در کنار ایالات متحده برای رقابت و نفوذ در منطقه را به صورت زیر می‌توان بیان کرد: ۱- ترس از دسترسی دشمنان اسرائیل در خاورمیانه به سلاح و فن آوری هسته‌ای؛ ۲- سرنوشت یهودیان آسیای مرکزی و قفقاز؛ ۳- توسعه پیوندهای اقتصادی؛ ۴- تلاش برای جلب همکاری جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز در مجامع بین‌المللی؛ ۵- تحکیم هر چه بیشتر روابط با آمریکا از طریق تحکیم پیوند با کشور آسیای مرکزی و قفقاز و عمل کردن به عنوان سرپل. (۵۸)

همچنین اهداف و منافع مشترک اسرائیل و ترکیه به شرح ذیل می‌باشد:

۱- از دید اسرائیل همکاری با ترکیه، همگرایی فرهنگی - جغرافیایی آن کشور را در کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز اعتلا خواهد بخشید. ۲- تلفیق امکانات و توانایی‌های متقابل برای نفوذ بیشتر در بازارهای بکر و وسیع منطقه آسیای مرکزی. ۳- مساله نفت خزر. این مساله بعنوان بازی بزرگ جدید، دریای خزر را به عنوان منبع عظیم نفت خام منطقه به روی رقابت جغرافیای سیاسی و اقتصادی فشرده، گشوده است. اسرائیل و ترکیه هم به دلیل همسویی کلی با آمریکا، منافع مشترکی را تعقیب می‌نمایند. اسرائیل نیز همانند آمریکا از خط لوله باکو - جیهان حمایت می‌کند. ۴- رقابت با ایران و جلوگیری از پیاده شدن الگوی حکومتی آن در منطقه ۵- مقابله با استیلا و نفوذ روسیه در منطقه ۶- همکاری و همگامی ترکیه با اسرائیل جزئی از اهداف استراتژیک آمریکا در قالب راهبرد خاورمیانه بزرگ با هدف اتصال کشورهای خاور نزدیک، قفقاز، آسیای مرکزی و ترکیه در یک منطقه جغرافیایی سیاسی است. ۷- استفاده از منابع آب آسیای مرکزی و قفقاز از طریق ترکیه ۸- نگرانی مشترک ترکیه و اسرائیل مبنی بر دستیابی ایران به فن‌آوری‌های هسته‌ای و موشک‌های دور برد بالستیک از منابع مختلف در جمهوری‌های سابق و عمدتاً روسیه. (۵۹)

پیشروی اسرائیل در زمینه‌های مختلف در کشورهای آسیای مرکزی تا حدود زیادی ناشی از این است که اسرائیل این کشورها را قانع کرده که راه رسیدن به کمک‌های غرب از تل‌آویو می‌گذرد. این جمهوری‌ها نیز هر چند موافق سیاست اسرائیل نیستند، اما همکاری با اسرائیل را پذیرفته‌اند تا از این طریق به کمک‌های مالی، اقتصادی و فنی غرب دست یابند.

در رابطه با نقش ترکیه در منطقه می‌توان این مطلب را بیان کرد که ایران و ترکیه جزء جدی‌ترین رقبایی هستند که متقابلاً فعالیت‌های یکدیگر را در منطقه به طور مستمر زیر نظر دارند. ترکیه کشوری است که پس از صدها سال فرصت جدیدی را جهت اتحاد با برادران خود در آسیای مرکزی بدست آورده است. (۶۰) دولت ترکیه علاقه خود را با کمک و همکاری در زمینه‌های استقرار حکومت لائیک و اقتصاد بازار آزاد نشان داده است. ترکیه در دراز مدت قصد دارد به ذخایر منطقه به چشم محیط تجاری بنگرد و نقش دروازه خروج به اروپا را ایفا کند. (۶۱)

انکار از سیاستی دو سویه پیروی می‌کرد: هم فرهنگ غیر مذهبی خود را به کشورهای نو استقلال آسیای مرکزی عرضه می‌داشت و هم نوع خاصی از جنبش اسلامی را که در آن کشورها وجود داشت به آنها پیشنهاد می‌کرد. هنگام به استقلال رسیدن جمهوری‌های شوروی سابق، کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده انتظار داشتند که ترکیه بر نقش خود به عنوان سپر محافظتی اتحاد غرب بیفزاید و از دولتهای نو پدیدمی که در شرق آن کشور چنین سر بر آورده بودند حمایت کند. (۶۲)

با این حال بلند پروازی رهبران ترکیه در نفوذ حضور خود در منطقه قفقاز - آسیای مرکزی در مسیر احیای تمایلات پان تورکیسم از سویی و نداشتن توان لازم برای پاسخگویی به نیازهای اساسی این جمهوری‌ها از سوی دیگر موجب عدم موفقیت ترکیه در منطقه شده است. (۶۳) نقشی که ترکیه در منطقه تاکنون به دنبال آن بوده است در واقع ترکیبی از مؤلفه‌های ژئوپلیتیک و ملاحظات استراتژیک است. از نقطه نظر ژئوپلیتیک، ترویج و گسترش یک سیاست پان تورکیسم کانون اصلی توجهات ترکیه به شمار می‌رود. علاقه دولتمردان ترک به استعمال اصطلاحاتی همچون «جامعه بزرگ توران»، «اتحادیه بزرگ دولتهای ترک» و «مشترک المنافع ترکی» بخوبی گویای مقاصدی است که ترکیه از اتخاذ چنین سیاستی دنبال می‌کند. ترکیه بر آن است تا با برانگیختن احساسات پان تورکیسم مردمان ساکن در حوزه جنوبی شوروی سابق آنها را حول خود متمرکز ساخته و رهبری آنها به عهده گیرد. (۶۴)

شایان ذکر است ارتقاء هدایت یک سیاست پان تورکیسم در عمل با مشکلات متعددی مواجه است. اولاً مفهوم اتحاد سیاسی کشورهای ترک با مشکل پیچیدگی منطقه‌ای و جمعیت چند نژادی آسیای مرکزی روبرو است. ثانیاً، تأکید فراوان بر قوم‌گرایی پان تورکیسم، ترکیه را با برخی کشورهای غیر ترک منطقه درگیر می‌سازد. (۶۵)

به طور کلی ترکیه به لحاظ مساعدت جدی آمریکا توانسته است سهم شایسته‌ای را در مبادلات منطقه‌ای به خود اختصاص دهد. این کشور با تأکید بر حمایت‌های ایالات متحده و اهمیت شبکه ارتباطات و تسهیلات بندری خود در دریای سیاه و مدیترانه، تلاش نموده است تا

مسیرهای جایگزینی پیشنهاد نماید که همگی آنها از خاک این کشور عبور می‌کنند. اگر چه دولت آنکارا با هر گونه خط لوله‌ای که آسیای مرکزی و قفقاز را از طریق ایران به ترکیه متصل می‌سازد، ابراز مخالفت نموده است، با این حال همسویی با منافع ایالات متحده دولت‌مردان ترک را مجبور می‌کند تا نسبت به مسیرهای جایگزین تمایل بیشتری نشان دهند. (۶۶)

مزایای ترکیه در منطقه در مقایسه با ایران

- ۱- ترکیه بازار آزاد، مبنی بر سیاست توسعه صادرات که به طور فعال دولت و بخش خصوصی اش آن را دنبال می‌کنند، دارا می‌باشد؛
- ۲- یک عزم سیاسی نسبت به آسیای مرکزی و قفقاز در دولت ترکیه وجود دارد. دولت‌مردان ترکیه قرن ۲۱ را به‌طور رسمی و غیر رسمی قرن ترکها اعلام کرده‌اند و امیدوار هستند که در این جهت ترکیه آن قدر پیش برود و نفوذ بیابد که موفق به برپایی یک بلوک ترک گردد.
- ۳- عامل دیگری که به نفع ترکیه است، سیاست صادراتی مشخص و ثابت این کشور است. اما ایران مشکلات جدی دارد؛ بخش خصوصی فعال ندارد. در ایران اقتصاد آزاد است ولی بخش خصوصی احساس امنیت نمی‌کند و به سرمایه‌گذاری نمی‌پردازد. ایران برعکس ترکیه، از امکانات روز برای نفوذ در منطقه بهره نمی‌برد، در مقابل ترکیه در زمینه‌هایی مانند ماهواره، دادن اعتبار بانکی، پذیرش دانشجوی و اعطای بورس فعال است. (۶۷)

۷- منافع راهبردی نظامی ایالات متحده آمریکا

نزدیکی به مرزهای روسیه و چین و مهار نقش آفرینی ایران در آسیای مرکزی که از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در کانون توجهات سیاستمداران آمریکایی قرار داشته است، از جمله اهدافی است که تامین آن بواسطه حضور نظامی در این منطقه میسر تر خواهد بود. در عین حال حضور نظامی گسترده در آسیای مرکزی این امکان را به آمریکا می‌دهد گروه‌های تروریستی را که در طول سالیان گذشته در این منطقه و نیز افغانستان پدید آمده اند کنترل و مهار کند.

همچنین مجموعه حوادثی را که پس از یازدهم سپتامبر به وقوع پیوست یک عامل مهم

مؤثر در افزایش سطح همکاری‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی با ایالات متحده آمریکا به حساب آورد. آنچه بیش از هر چیز در این میان حائز اهمیت است به گسترش همکاری‌های دو طرف در حوزه مسائل نظامی و امنیتی مربوط می‌شود. حوادث پس از یازدهم سپتامبر سبب شد تا حضور نظامی آمریکا در منطقه از سوی جمهوری‌های آسیای مرکزی با پذیرش نسبتاً بالایی روبرو شود.

به نظر می‌رسد که ایالات متحده با بهره‌گیری از فضای بین‌المللی موجود تلاش دارد زمینه نهادینه شدن حضور نظامی خود را در این منطقه فراهم سازد. این حضور به آمریکا امکان خواهد داد به پاره‌ای از اهداف خود در این منطقه با پشتوانه بیشتری رسیدگی نماید.^(۶۸)

مسئله منافع راهبردی نظامی دارای چنان اهمیتی برای آمریکا است که رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در یکی از اظهارات خود در کمیته سنا بیان داشت: «تکثیر سلاح‌های هسته‌ای یکی از چالش‌های پیچیده‌ای است که تا پایان قرن حاضر با آن روبه‌رو خواهیم بود».^(۶۹) در مقابل جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز از طریق پذیرش حضور نظامی آمریکا در منطقه، اهداف مختلفی را دنبال می‌کنند. جمهوری‌های منطقه از نظر اقتصادی امیدوارند که از طریق همکاری نظامی با آمریکا، از این کشور کمک مالی دریافت کنند. به ویژه آنکه ایالات متحده از ابزار اقتصادی برای پیشبرد عملیات ضد تروریستی خود بهره گرفته است. انگیزه مهم دیگری که کشورهای آسیای مرکزی را برای همکاری نظامی با ایالات متحده ترغیب می‌کند، به تلاش این کشورها برای سرکوب گروه‌های تندرو و مستقر در این منطقه مربوط می‌شود. سومین هدف مشترک این کشورها آن است که بواسطه پیوند نزدیک با آمریکا از نفوذ این کشور در برخی مجامع حقوق بشر بهره ببرند و بدین ترتیب از حجم انتقاداتی که این مجامع نسبت به وضعیت حقوق بشر در این جمهوری‌ها دارند بکاهند.^(۷۰)

نقش آمریکا در روند همگرایی منطقه‌ای

فروپاشی اتحاد شوروی سبب گردید در منطقه آسیای مرکزی تحولاتی اساسی صورت گیرد. جمهوری‌های آسیای مرکزی و آذربایجان و افغانستان خواستار پیوستن به اکوگردیدند. پیوستن اعضای جدید به سازمان همکاری اقتصادی با توجه به فروپاشی نظام دو قطبی در

سطح نظام بین‌الملل و کاهش اقتدار منطقه‌ای روسیه تحولی اساسی تلقی گردید. از این رو کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی نیز پیوستن به اکو را به عنوان راهی برای رشد و توسعه خود برگزیدند. (۷۱)

جمهوری‌های آسیای مرکزی از فوریه ۱۹۹۲ به عضویت سازمان همکاری اقتصادی (اکو) پذیرفته شدند. رهبران کشورهای عضو این سازمان توسعه همکاری‌های منطقه‌ای را در شرایط پس از جنگ سرد، به عنوان سیاستی مناسب برای کاهش وابستگی‌های خود به قطبهای قدرت در جهان، یافته‌اند. (۷۲)

پیوستن اعضای تازه به اکو و گسترش این سازمان منطقه‌ای، از سوی ایالات متحده به عنوان تلاش ایران برای توسعه نفوذ ایدئولوژیک خود تلقی گردید. تشکیل بازار اسلامی در میان کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و غرب آسیا، از سوی بسیاری از تحلیلگران آمریکایی پدیده‌ای مطلوب تلقی نشد، ولی برخی از آنها توسعه همکاری‌های منطقه‌ای را گامی مثبت جهت تحقق صلح و ثبات منطقه‌ای می‌دانستند. از نظر ژئواستراتژیک، ماهیت منافع آمریکا اساساً منفی است. یعنی پیشگیری از تحولاتی که مستقیم یا غیر مستقیم منافع آمریکا را در منطقه تحت تاثیر قرار می‌دهد. انتشار تسلیحات هسته‌ای از قزاقستان، پیدایی حکومت‌های ضد غربی و اسلامی و حتی تقابل اسلام با روسیه از این دیدگاه پیشامدهای منفی تلقی می‌گردند. (۷۳) البته روند همگرایی منطقه کشورهای آسیای مرکزی در دو سازمان اکو و سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع با مشکلاتی رو به روست که این روند را کند می‌سازد:

- جمهوری‌های آسیای مرکزی همچنین وابستگی عمیق اقتصادی به روسیه دارند. این جمهوری‌ها برای تأمین منابع سرمایه‌ای خود نیز به خارج نیازمندند. همین امر باعث شده که ایالات متحده حضور خود را در این منطقه با توجه به پتانسیل‌های اقتصادی آن مستحکم سازد. در مورد بهره برداری و صدور نفت منطقه هم آمریکا با حمایت از خط لوله باکو-جیهان و پشتیبانی از ترکیه سعی دارد کشورهای غربی دیگر را نیز به سرمایه‌گذاری در این خط تشویق کند تا منافع اقتصادی ناشی از احداث این خط لوله نصیب ترکیه شود و به ثبات آن کمک کند. در عین حال در صورت بروز خطر که امنیت لوله‌ها را تهدید کند، ناتو می‌تواند برای برقراری امنیت آن دخالت کند. (۷۴)

ترکیه به عنوان یکی از مهره‌های اصلی سیاستهای آمریکا در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) همواره مبالغه‌گفتی و امه‌ای گوناگون از این کشورها دریافت نموده است. بنابراین دخالت آمریکا در مسائل انرژی منطقه و حمایت از ترکیه باعث شده که یک عدم هماهنگی در روابط اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و دیگر اعضای اکو به وجود آید.

اقتصاد ایران که اساساً بر پایه صدور نفت قرار گرفته است بشدت وابسته به بهای آن در بازارهای جهانی است و نوسانات بهای نفت آثار فوری و جدی بر اقتصاد و ظرفیتهای آن برای بازسازی دارد. لذا آمریکا با وارد آوردن فشارهایی سعی در نابود سازی اقتصاد ایران برای بازسازی و رشد کشور دارد.

همچنین، اقتصادهای ضعیف و وابسته پاکستان و افغانستان هم باعث شده است که کشورهای عضو اکو در همکاری‌های منطقه‌ای دچار دشواری‌هایی شوند. توجه پاکستان که به خاور دور و به رقابت‌های سرزمینی و استراتژیک با هند معطوف است و بر محور تازه‌ای از ژئوپلیتیک افغانی دور می‌زند، مانع از همکاری واقعی منطقه‌ای این کشور با رقیبانی چون ایران در چارچوب اکو شده است. (۷۵)

به طور کلی عواملی نظیر نیاز به همکاری‌های اقتصادی در منطقه بویژه استفاده از بازار و تکنولوژی دو کشور روسیه و ایران، تعیین مسیر انتقال لوله‌های نفت و گاز، نیازهای نظامی کشورهای منطقه بویژه بعد از ایجاد خلاء قدرت در منطقه و نفوذ اسرائیل و ترکیه و مسائل اقتصادی استراتژیک علاوه بر این که می‌تواند باعث ایجاد همگرایی در این حوزه شود در عین حال می‌تواند عاملی جهت درگیری و تنش در منطقه باشد. بنابراین ایجاد و تقویت سازمان منطقه‌ای مانند اکو و ایجاد اتحاد استراتژیک بین روسیه، چین و ایران در منطقه ضروریست تا عوامل همگرایی به‌و‌اگرایی فائق آید. هر چند ایالات متحده آمریکا از این اتحاد رضایت چندانی ندارد. این اتحاد نه براساس ایدئولوژی بلکه براساس فشارهای مشترکی که بر این کشورها وارد می‌آید تشکیل خواهد شد و اگر چنین اتحادی فعلیت یابد آمریکا ناچار خواهد بود همزمان تغییرات اساسی در سیاست خود در منطقه شرق و غرب آسیا و منطقه خزر- آسیای مرکزی بدهد. (۷۶)

نتیجه گیری

بر اساس مطالبی که گفته شد پایان جنگ سرد در کنار تمامی پیامدهای آن، از تاثیر خاصی بر سیاست خارجی آمریکا و فرایند سیاست سازی آن برخوردار بود. برخی از تحلیل گران افول کمونیسم و فروپاشی شوروی را زمینه ساز بروز نوعی تزلزل و سستی در پارادایم آمریکا در مورد امور بین المللی تلقی کرده و ضرورت تبیین مسائل بین المللی را از زاویه ای متمایز از نگرشهای دوران جنگ سرد و پیگیری امور جهانی به کمک ساز و کارهایی متفاوت از مفاهیمی چون سدبندی مورد تأکید قرار دادند. به زعم گروهی دیگر، پایان جنگ سرد تفکر آمریکا را در مورد سیاست خارجی دچار آشوب نمود، به نحوی که تشویش مزبور از زمان مردود شدن پروژه ویلسونی در ۱۹۱۹ تاکنون، بی سابقه بوده است. به اعتقاد گروه دیگر، پایان جنگ سرد باعث شد که به طور همزمان، هم اهداف و سیاستهای گذشته آمریکا موجه و محقق جلوه نماید و هم ضرورت توسل به نوعی بازنگری در مفروضه های هدایت کننده سیاست خارجی این کشور در طول نیم قرن گذشته، تقویت شود.

مضاف بر آن، با وجود رهایی آمریکا از دلمشغولی های فوق العاده حاصل از تهدید شوروی، پایان جنگ سرد، دولتمردان این کشور را به چگونگی مقابله با مساله محوری که مورد نظر تعاریف منافع ملی و نقش آمریکا در جهان قرار دارد، وادار کرد. در واقع ایالات متحده آمریکا در بی نظمی دوران پس از جنگ سرد و ژئوپلیتیک موجود نظم جدیدی را جستجو می کند. نظمی که آمریکا با مسئولیت منحصر به فرد در مرکزیت آن قرار دارد. مسئولیت آن عبارت از بازگرداندن صلح و آزادی (مورد نظر آمریکا) به سایر نقاط جهان می باشد. به طور منطقی، مهمترین دستور کار کابینه های روسای جمهور ایالات متحده در این دوران، ارائه آموزه های بدیع و متناسب با مقتضیات و شرایط جدید می باشد.

به هر حال حادثه ۱۱ سپتامبر بیش از هر مسئله، این مهم را برای رهبران آمریکا محرز ساخت که ارائه راهکار و نگرشهای متمایز از ادبیات امنیتی جنگ سرد، محور و توسل به مفاهیمی با برد تحلیل گسترده که از کار ویژه های نافذی نیز در این خصوص برخوردار باشد، تنها راه ممکن برای ثبات آفرینی در جهان بعد از جنگ سرد و در واقع بعد از حادثه مزبور خواهد بود. این پیش فرض بنیادین، تصمیم گیرندگان این کشور را به سوی اتکا بر آموزه مبارزه با تروریسم

سوق داد. مقوله‌ای که بعد از فروپاشی نظام کمونیستی و از بین رفتن ترس از توهّم سرخ سیاستهای نظامیگری ایالات متحده را در سراسر جهان توجیه می‌کند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، سر بر آوردن کشورهای مستقل حاشیه خزر، آمریکا را با منطقه جدیدی روبرو می‌ساخت که تا آن زمان رابطه مستقیمی با آن نداشت؛ از این رو اهداف و منافع آمریکا در این منطقه شناخته نشده بود. ولی طولی نکشید که با فعالیت شرکتهای نفتی در منطقه خزر و حتمی شدن وجود منابع غنی نفت و گاز در منطقه، آمریکا توجه بیشتری به این کشورها مبذول داشت و اهمیت منابع انرژی این منطقه در سیاست آمریکا افزایش یافت. دولت آمریکا به زودی منافع و اهداف اصلی خود را در این زمینه که دستیابی به منابع انرژی و بازارهای منطقه بود شناسایی و سیاستهای خود برای رسیدن به این اهداف را تعیین کرد. این سیاستها که در راستای سیاستهای کلی آمریکا در سطح جهانی قرار دارند عمدتاً برخاسته از سیاست آمریکا در قبال قدرتهای عمده منطقه، یعنی روسیه، ایران و چین است. بطور کلی ویژگی‌های خاص آسیای مرکزی از جمله توسعه اقتصادی روز افزون چین، هند و سایر کشورهای در حال توسعه و نیاز به منابع انرژی، محصور بودن کشورهای منطقه در خشکی و راه نداشتن به دریای آزاد، وجود کشورهای ذینفع منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای از جمله روسیه، ایران، چین، ترکیه، پاکستان و عربستان و کشورهای غربی دلایل لازم برای حضور و نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی به شمار می‌روند. آمریکا کوشیده است با پایان دادن به منازعات قومی یا حداقل کاهش آنها، تقویت نظام حکومتی، حقوقی و امنیتی دولتهای منطقه، ایجاد فضای مناسب برای سرمایه‌گذاری و ایجاد یک نظام مشترک با این کشورها جای پای خود را در منطقه محکم کند و به کشورهای رقیب نشان دهد که هرگونه تهدیدی نسبت به منافع آمریکا (که در نظم نوین در این منطقه تعریف کرده است) با عکس العمل شدید این کشور رو به رو خواهد شد.

آمریکا با تقویت حضور و نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی سعی می‌کند دستیابی بر منافع خود را در این منطقه تسهیل کند. بررسی وقایع در منطقه و فعالیتهای آمریکا نشان می‌دهد که آمریکا قصد ندارد اشتباهات خود را در منطقه خلیج فارس در اینجا تکرار کند. آمریکا می‌خواهد از همان ابتدا و قبل از آنکه سرمایه‌گذاری کلانی در منطقه بکند هرگونه خطر و تهدیدی نسبت به منافع خود را از میان بردارد و این منافع را از خطرهای آتی حفظ کند.

دولتهای منطقه و همجوار مانند روسیه، ایران، چین و هند که رقابت و تعارض منافع و امنیت ملی با هژمونی تک قطبی آمریکا در منطقه و جهان دارند لازم است سیاستهای هماهنگ شده و برنامه دار کوتاه، میان و بلند مدت سازمان داده و از دستیابی آمریکا به اهداف سلطه گرانه در منطقه جلوگیری نموده و اجازه ندهند با تثبیت حضور آمریکا در آینده منطقه شاهد مشکلات و مسائل غیر قابل کنترل باشند.

یادداشت‌ها

- ۱- رشیدی، علی، تراژدی ایالات متحده آمریکا از نظام حکومتی مردمسالار، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۸۰، ص ۱۲.
 - ۲- سلیم، الحسنی، مبانی تفکر روسای جمهوری آمریکا، ترجمه صالح ماجدی و فرزاد ممدوحی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲.
 - ۳- اتوتایل، ژناروید، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰-۲۳۹.
 - ۴- همانجا، ص ۲۴۱.
 - ۵- همانجا، ص ۲۵۲.
 - ۶- همانجا، ص ۲۵۷.
 - ۷- اتوتایل، ص ۲۵۹.
 - ۸- مجتهد زاده، پیروز، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعتهای ایرانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۶.
 - ۹- همانجا، ص ۸۶.
 - ۱۰- همانجا، صص ۶۸-۶۹.
 - ۱۱- متقی، ابراهیم، تحولات سیاست خارجی آمریکا: مداخله گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۵.
 - ۱۲- فلاح آزاد، شیرزاد، سیاست خارجی آمریکا در دوران کلینتون، اطلاعات، ۲۴ و ۲۳، بهمن، ۱۳۷۹.
 - ۱۳- امینیان، بهادر، بی افکندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۳، ص ۸۵۷.
 - ۱۴- مرجایی، فرید، تبارشناسی ایدئولوژی گروه بوش: راست جدید آمریکا، مجله چشم‌انداز ایران، شماره ۱۷، آذر و دی ۱۳۸۱، صص ۲۴-۲۳.
 - ۱۵- حافظ نیا، محمدرضا، نقش آفرینی ژئوپلیتیک محور قفقاز - آسیای مرکزی در رقابت‌های جهانی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال یازدهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۱، ص ۷.
16. Energy Information Administration united state, "Caspian Sea and Oil Natural Gas Export Routes", www.Eia.Doe. Gov, Jun 2000, p.4.

- ۱۷- حافظ نیا، همان نوشته، صص ۹-۸.
- ۱۸- تیوشوکویی، موقعیت ژئوپلیتیک و اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی در دهه ۹۰ و چشم انداز توسعه آنها، ترجمه شاهرخ بهار، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سوم، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۳، ص ۱۱.
- ۱۹- همانجا، ص ۱۱۲.
- ۲۰- ملازهی، پیر محمد، استراتژی منطقه‌ای آمریکا - جنوب آسیا، گزیده پژوهشهای جهان، شماره ۹، ۱۳۸۱، صص ۱۵۸-۱۵۷.
- ۲۱- همانجا، ص ۱۵۹.
- ۲۲- مجتهد زاده، پیروز، در خزر چه می‌گذرد و چه باید کرد؟ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره پنجم و ششم بهمن و اسفند ۱۳۸۱، ص ۳۵.
- ۲۳- مایکل تی. ککر، جغرافیای جدید منازعات، ترجمه بهنام سلیمانی پور لک، اطلاعات، شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۸۲.
- ۲۴- صادقیان خوری، وجیهه، سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۲۳.
- ۲۵- همانجا، ص ۱۲۴.
- ۲۶- بهار چیچک، عبدالقادر، همکاری اقتصادی در منطقه: یک دیدگاه سیاسی، مجموعه مقالات سمینار ظرفیتهای اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: وزارت امور خارجه: موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴، ص ۴۰۹.
- ۲۷- صادقیان خوری، همان نوشته، ص ۱۲۴.
- ۲۸- مجتهد زاده، پیروز، جهان سیاسی در سالی که گذشت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۲-۹۱، سال نهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۹.
- ۲۹- صدقی، ابوالفضل، سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران، سیاست دفاعی، شماره ۴۱-۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۷۸.
- ۳۰- همانجا، ص ۷۹.
- ۳۱- خلیلی، اسدالله، حمله آمریکا به ایران: رویا یا واقعیت، گزیده پژوهشهای جهان، شماره ۷، ۱۳۸۱، ص ۱۸۲.
- ۳۲- حبیبی امین، سلاله، نقش قدرتهای خارجی در خزر، تهران: دفتر مطالعات وزارت امور خارجه: مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱، ص ۴۴.
- ۳۳- بی نام، روابط آمریکا و روسیه: مشارکت استراتژیک نوین، گزیده پژوهشهای جهان، شماره ۲، ۱۳۸۱، ص ۸۴.
- ۳۴- براندان، شیفر، سیاست ایالات متحده درباره حوزه دریای مازندران: توصیه‌هایی برای دولت بوش، گزیده تحولات جهان، شماره ۸، ۱۳۸۱، صص ۵۹-۵۸.
- ۳۵- صدقی، همان نوشته، صص ۷۵-۷۴.

- ۳۶- هیبر، زاسکیا، سیاست چین در آسیای مرکزی، ترجمه لادن مختاری، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۷، ص ۹۹.
- ۳۷- امیر احمدی، هوشنگ، مخاطرات سیاسی مسیرهای مختلف خط لوله در حوزه دریای خزر، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پانزدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۸۰، ص ۱۶۴.
- ۳۸- انتخابی، نیلوفر، امکان سنجی احداث خط لوله نفت دریای خزر، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهاردهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ص ۳۳.
- ۳۹- زاسکیا هیبر، همان نوشته، ص ۱۰۰.
- ۴۰- قادری نجف آبادی، علی، سیاست خارجی چین و چشم اندازهای آینده، کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۷۸.
- ۴۱- مایکل تی. کالر، همان نوشته.
- ۴۲- صادقیان خوری، همان نوشته، ص ۱۳۲.
- ۴۳- زارغ، امین، نقش آمریکا در منطقه خزر، موسسه مطالعات دریای خزر، تهران: وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۱، صص ۲۹-۲۸.
- ۴۴- حبیبی امین، همان نوشته، ص ۳۰.
- ۴۵- زه، شی، آسیای مرکزی و قفقاز: چشم اندازهایی در آستانه قرن جدید، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۲۱، ۱۳۷۷، ص ۹۷.
- ۴۶- امیر احمدیان، بهرام، جغرافیای دریای خزر، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۱.
- ۴۷- آروا نتیوپولوس، کنستانتین، ژئوپلیتیک نفت در آسیای مرکزی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، شماره ۲۱، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۴۳.
48. Forsgthe Bosemaine, the politics of oil in the caucasus and central Asia, www.tree medial/ Caspian sea Library, Jun.1999. p.12.
- ۴۹- موسسه صلح ایالات متحده، افغانستان و آسیای مرکزی چشم اندازهای تحول سیاسی و نقش اسلام، ترجمه کاملیا احتشامی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره چهارم، بهار، ۱۳۷۲، ص ۵۸.
- ۵۰- ملکی، محمد رضا، توافد اسرائیل برای نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز، جامعه، سال یکم، شماره ۶۴، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱.
- ۵۱- ملکی، محمد رضا، روابط ترکیه و اسرائیل و آثار آن در آسیای مرکزی و قفقاز، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۷، ص ۵۱.
- ۵۲- آیدین، مصطفی، نقش ترکیه و پیشگیری و مدیریت بحرانهای منطقه‌ای، ترجمه قاسم ملکی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۰۷.
- ۵۳- حسینی، سردار، طالبان تهدیدی بر علیه امنیت ملی ایران، مطالعات راهبردی، سال سوم شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۲۸.
- ۵۴- آیدین، همان نوشته، ص ۱۰۷.
- ۵۵- ملکی، شماره ۷۶، ص ۵۶.

- ۵۶- همانجا، ص ۶۰.
- ۵۷- اردستانی، حسین، تاثیر اسرائیل بر تعمیق بحران ایران و آمریکا، خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۱۱.
- ۵۸- همانجا، ص ۱۲۰.
- ۵۹- ملکی، شماره ۷۶، ص ۵۱.
- ۶۰- همانجا، صص ۵۴-۵۵.
- ۶۱- یکارا، محمود، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی: ترکیه، روسیه و ایران، ترجمه باغبان کندی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۷۹، ص ۱۴۰.
- ۶۲- همانجا، ص ۱۵۰.
- ۶۳- کولایی، الهه، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶، ص ۲۸۱.
- ۶۴- رابین بتی و برانسون شل، نشانه‌های مبهم ناتو و قفقاز و آسیای مرکزی، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۳، ص ۱۲۰.
- ۶۵- پ. استپان، آسیای مرکزی، موضوعات و چالش‌ها، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۳۶.
- ۶۶- نوروزی، نور محمد، تقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال نهم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۳۷.
- ۶۷- عطایی، فرهاد، رقابت در منطقه: بررسی سیاستهای ایران و ترکیه، مطالعات راهبردی، سال سوم، شماره ۹، پاییز ۱۳۷۹، ص ۵۹.
- ۶۸- امیری، مهدی، آسیای مرکزی، پایگاه نظامی جدید آمریکا، گزیده پژوهشهای جهان، شماره ۲، ۱۳۸۰، صص ۹۵-۹۴.
- ۶۹- صادقیان خوری، همان نوشته، صص ۱۳۴-۱۳۳.
- ۷۰- امیری، همان نوشته، صص ۹۶-۹۴.
- ۷۱- کولایی، الهه، جمهوری آسیای مرکزی و سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۳، بهمن ۱۳۷۳، ص ۱۶۷.
- ۷۲- کولایی، شماره ۶۰، ص ۲۲۹.
- ۷۳- کولایی، شماره ۷۱، ص ۲۳۰.
- ۷۴- حبیبی امین، ص ۱۹.
- ۷۵- مجتهد زاده، پیروز، در خزر چه می‌گذرد و چه باید کرد؟ اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال هفدهم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۸۱، ص ۳۶.
- ۷۶- حبیبی امین، ص ۱۹.